

جامعه‌شناسی زندگی روزمره و معرفت‌عامیانه

غلامعباس توسلی

مقدمه

از دیدگاه‌های نوینی که در میان نظریه‌های جامعه‌شناسی جای می‌گیرد، روش‌شناسی مردمی یا اتنومتدولوژی Ethnomethodology است. عده‌ای ریشه‌ی این اصطلاح را در دانش مردمی Ethno-Science جستجو کرده‌اند^(۱) که به مجموعه دانستی‌ها و شناخت‌ها از یک فرهنگ اطلاق شده است.

اگرچه این دیدگاه اتکای زیادی به فلسفه و ستاتئوری Meta - Theory دارد لیکن طرح مسائل در آن بنحوی است که متوجه خصیصه‌های ضروری حوادث زندگی روزمره است، از این رو اکثر جامعه‌شناسان آن را به عنوان یک نظریه به رسمیت نشناخته‌اند. مع‌هذا مطالعات روش‌شناسان مردمی تا حد زیادی توانسته است از شیوه‌های معمول و سنتی جامعه‌شناسی پافراتر نهاده، پاره‌ای از پرسش‌های نظری جدید را مطرح سازد و بدین سان دورنمای تازه‌ای را جلو چشم جامعه‌شناسان بگشاید.

برخی از صاحب‌نظران معتقدند که روش‌شناسی مردمی برای رد نظرات پیش‌ساخته در مورد ماهیت نظم اجتماعی در پینش کارکردگرایی یا در نظریه مبادله اهمیت خاصی قایل

است. قدر مسلم روش شناسان مردمی هرگونه تعریف عام و کلی از کنش را که به شکل نظام یافته باهدف خاص و غرض معینی همراه باشد، نادرست می دانند. به عنوان مثال برخی از آنها معتقدند که در نظر گرفتن رفتار اجتماعی به مثابه «سبادله» به طور کامل ما را از اندیشیدن درباره هر چیز بجز سبادله باز می دارد.

بعلاوه روش شناسان مردمی می خواهند بگویند که نظم اجتماعی «هستی» پیدانمی کند یا حداقل چنین نظمی را که تکیه گاه نظری کارکردگرایی است، انکار می کنند. در این حال آنچه برای مطالعه باقی می ماند، روابط اجتماعی و ویژگیهای طبیعی جهان اجتماعی است که به طور مستقیم زمینه عینی بررسیها را تشکیل می دهد. توضیح آنکه، همه دانشهادر موضوع خود نظمی را فرض می کنند و سپس روابط حاکم بر آن نظم را مورد بررسی قرار می دهند (مانند وفاق اجتماعی اگوست کنت وجدان جمعی دور کیم، نظام اجتماعی پارسنز و غیره).

حال اگر موضوع جامعه شناسی را فاقد چنین «نظمی» بدانیم و آن نظم تصویری بوده، وجود خارجی نداشته باشد و «هستی» پیدانکنند، لازم خواهد بود که برنامه کار و طرح بررسی کنشهای اجتماعی نیز برای دانشمندان علوم اجتماعی به طور کامل تغییر پیدا کند: اعتقاد روش شناسان مردمی بر این است که «نظم اجتماعی» وریشه و علل آن را نه در قوانین و نظامات کلی حاکم بر جامعه بلکه در کنشهای عادی و روزمره مردم و در تصویری که از آن دارند باید جستجو کرد. چه مردم در روابط خود از شیوههای قابل فهم استفاده کرده، توانایی کنش متقابل به دست می آورند و آن را به کار می برند و هیچ نظم واقعی را که از پیش تعیین شده باشد (جز تصویری که از آن دارند) در نظر نمی گیرند. باین بیان عده ای را عقیده بر این است که تکیه گاه روش شناسی مردمی ایدئولوژی فردگرایانه است و آن را عکس العملی در برابر کارکردگرایی می دانند و معتقدند که روش شناسی مردمی با نظام اجتماعی مکتب کارکردی به معارضه بر خواسته است.

در واقع کارکردگرایان بر جامعه به عنوان یک «نظام کنشی» شدیداً تاکید می ورزند و اهمیت ویژه ای برای ساختار روابط اجتماعی قایل هستند، رفتارهای نظام یافته و نهادی شده ای که قانون بر آن حاکم است و از الگوها و هنجارهای معینی که فرهنگ آن را کنترل می کند، پیروی می نماید. در چنین شرایطی فرد تنها می تواند خود را با «نظم» حاکم و نظام اجتماعی موجود منطبق سازد روش شناسان مردمی از خود می پرسند که کارکردگرایان چه تلقی از افراد بشر (واقعی) دارند یا چه واحدهایی، «کنشگران» کارکردگرایی فرض می شوند؟

به این ترتیب، روش شناسان مردمی طرز تلقی کارکردگرایان را از نظام اجتماعی و نظم حاکم بر جامعه مورد تردید قرار می دهند و پرسشهایی را در همین زمینه مطرح می سازند که از نظر روانشناسی و روانشناسی رفتاری بسیار جالب است. افراد در شرایط زندگی واقعی با چه

مکانیزم‌هایی رفتارهای خود را با قوانین و مقررات منطبق می‌سازند و آنها را عملاً بکار می‌برند؟ چگونه بی‌می‌پرند که چه کنش‌های خاصی را باید در موقعیتهای ویژه به کار بندند؟ آیا افراد همینکه نسبت به قانونی متقاعد شدند، دقیقاً طبق آن عمل می‌کنند؟ آیا در پیروی از قانون تفاوتی بین ویژگیها و صفات خاص (شخصی) و خصوصیات عام آن وجود دارد؟

ملاحظه می‌شود که تمامی این پرسشها به سازوکار انطباق فرد یا مقررات و هنجارها بر می‌گردد. نظیر چنین پرسشهایی ما را به درک ماهیت روابط واقعی در جامعه، جدای از سنت جامعه‌شناسی از دور کیم گرفته تا پارسنز و به طور مستقیم به مطالعه افراد به عنوان واحدهای اجتماعی هدایت می‌کند. این شیوه‌ای است که حتی از سنت وبری فراتر رفته، مستقیماً از پدیدارشناسی و دیدگاه مانهایم و نظرات آفرشوتز و پژوهشهای وی در رابطه با انتقاد از عقلانیت پیروی می‌کند.

انتقاد روش شناسان مردمی از جامعه‌شناسی دور کیم و شیوه تبیین او متوجه علت واحد خودکشی نیز می‌شود، در نظر روش‌شناسان مردمی چنین الگوها و موازین اجتماعی که دلایل فردی را کنار می‌گذارد خود مورد سؤال هستند (۲).

از نظر روش‌شناسی مردمی، چنین دلایلی حدود و ثغور و منظر فهم اجتماعی را به کلی دگرگون می‌کند و جهت‌گیری بنیادی جدیدی در مطالعات جامعه‌شناسی به وجود می‌آورد که به کلی منکر اصالت مکتب‌های موجود است، از این رو اکثر جریانهای عمده جامعه‌شناسی معاصر نسبت به طرح و بحث در این «نظریه» و شیوه کار آن بی‌علاقگی بخرج می‌دهند و حتی درجه‌ای از خصومت متقابل نیز میان آنها حکم فرماست.

روش شناسان مردمی تنها به تشخیص ماهیت هر جریان‌ی علاقه‌مندند و هیچ‌گونه مفروضاتی در مورد جوهر یا محتوای عمل که منجر به عمومیت دادن نامشروع و شیء‌گرایی می‌شود، مطرح نمی‌سازند.

عده‌ای از صاحب نظران، روش‌شناسی مردمی را به عنوان نوعی جامعه‌شناسی پدیدارشناسانه و در قالب این رشته مورد توجه و مطالعه قرار می‌دهند و حتی آن را نمونه بارز شکوفا شدن مواعید پدیدارشناختی می‌پندارند. در این مورد می‌توان از زانر (Zaner ۱۹۷۳)، مایرل (Mayrl ۱۹۷۳) و هیپ روث (Heaproth ۱۹۷۳) نام برد. اما عده‌ای دیگر معتقدند که روش‌شناسی مردمی در خطوط کلی خود با روشهای مثبت‌گرایی بیشتر مطابقت دارد تا با اصول پدیدارشناسی. در میان این دسته می‌توان از باومان (Bauman ۱۹۷۳) و هیندس (Hindess ۱۹۷۳) نام برد. باآنکه این عدم توافق در خور توجه است لیکن بهیچ وجه موضوع بحث خاص جداگانه‌ای را تشکیل نمی‌دهد و هدف آن نیست که وارد چنین تفحصی شویم. زیرا که روش‌شناسی مردمی

طبعاً و به تنهایی خارج از قالب پدیدارشناسی نقش خود را ایفا کرده است و تاحدی مستقلانه توسعه یافته است. در اینجا کوشش خواهد شد توصیفی از نوع خاص شیوه تحقیق براساس نظر کسانی که خود را روش شناس سردسی خوانده‌اند به عمل آوریم.

بهر حال روش شناسی سردسی را عده‌ای برگردان نظرات شوترز دانسته‌اند زیرا که هدف کلی آن این است که حقایق پدیدارشناختی او را از راه تجربیات عملی اثبات کند، و اگر چه روش شناسی سردسی از اواسط دهه ۱۹۶۰ اهمیت پیدا کرد، در ترکیب دو مکتب کنش متقابل نمادی و پدیدارشناسی ویشه دارد (۳).

گارفینکل Garfinkle به عنوان پایه‌گذار و مبدع لغت اتنوستدولوژی، هدف آن را متوجه طرح توصیف قوم نگاری و تحصیل روشهایی می‌داند که عاملین عمل در بیان زندگی اجتماعی به کار می‌برند. به عبارت دیگر، روش شناسی سردسی این هدف شوترز را که جهان اجتماعی به وسیله کنشهای کنشگران در حین عمل و براساس مفروضاتی که بدیهی و مسلم تلقی می‌گردد تولید و نوبه نو می‌شود، به کار می‌گیرد.

گارفینکل روش شناسی سردسی را به عنوان پاسخی به «مسئله نظم» ارائه داده است؛ پیش از او مکتب اندامگرایی با در نظر گرفتن «نظم اخلاقی» به عنوان تضمین کننده وحدت اجتماعی، راه حلی را ارائه کرده بود که گارفینکل به شیوه پارسنز آن را از نو مطرح کرد، لیکن نامبرده نظریه نظم را به نفع تحقیق در فرآیندی که به وسیله آن «بی نظمی» از درون جریان زندگی اجتماعی هر روز بروز و ظهور می‌کند، مردود اعلام کرد. این موضوع تنها کانون مشروعیت مطالعه او گردید.

روش شناسان سردسی در طرح این مطلب افراطی هستند چرا که معتقدند آخرین حرف را می‌زنند و آنچه می‌گویند در رابطه با زندگی اجتماعی کل حقیقت است. چنین برخوردی از نظر جامعه‌شناسان بهیچ وجه موجه نیست. به طور خلاصه روش شناسان سردسی برای ساخت روابط اجتماعی اصالت قایل نیستند و برخلاف جامعه‌شناسان برای نهادهای اجتماعی و سازمانها موجودیت خارجی و عینی قایل نمی‌شوند. در واقع در دیدگاه روش شناسی سردسی آنچه جامعه را به صورت یک مجموعه بهم پیوسته درمی‌آورد، ارزشها، هنجارها و سباده نقشها... نیست بلکه روشهایی است که مردم از طریق آنها فرض وجود نظم و واقعیت اجتماعی را می‌پذیرند (۴).

به عبارت دیگر نظم به وسیله افراد شرکت کننده در تعامل، به وضعیت‌ها داده می‌شود و پدیده‌ای عینی و خارجی نیست. نکته اصلی این است که افراد چگونه به کنش متقابل می‌پردازند. روش شناسان سردسی بجای مطالعه قواعد رفتار و اصول حاکم بر روابط اجتماعی، به جستجو و درک شیوه‌های عملی می‌پردازند که شرکت کنندگان در یک کنش اجتماعی از لحاظ زبانی آن شیوه‌ها را به کار می‌برند. نظم در بطن هر جریان اجتماعی مکتوم است و اسری خارجی و

اجتماعی نیست، و زبان در این میان نقش مهمی را ایفا می‌کند، چه در برداشتهای ذهنی ما از روابط اجتماعی نقش مهمی دارد.

در اینجا پیش از آنکه به تکیه‌گاههای فلسفی روش‌شناسی مردمی بپردازیم، چند تعریف از آن را که گارفینکل (°) ارائه کرده است در زیر می‌آوریم:

تعریف اول

مطالعات روش‌شناسی مردمی فعالیت‌های روزمره را به عنوان روش‌های اعضا مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. روش‌هایی که در صددند همان فعالیتها را برای تمامی اهداف عملی، آشکار و عقلانی و قابل فهم سازند، به عبارت دیگر آنها را به عنوان سازمانهای فعالیت‌های عادی روزمره، قابل فهم و بیان کنند. قابلیت بازتابی Reflexivity این پدیده، بعدی ویژه از کنش‌های عملی، موقعیتهای عملی، معرفت عقل سلیم از ساختهای اجتماعی و استدلال عملی جامعه‌شناختی است. قابلیت بازتابی این پدیده به ما اجازه می‌دهد تا وقوع فعالیت‌های روزمره را مورد بررسی قرار دهیم و زمینه مطالعه آنها را فراهم سازیم.

هدف از مطالعه آنها عبارت است از ۱- فراگرفتن اینکه چگونه فعالیت‌های معمولی و فعلی اعضا از روش‌هایی تشکیل شده است که اعمال شدنی، موقعیتهای عملی و معرفت عقل سلیم از ساختهای اجتماعی و استدلال عملی جامعه‌شناختی را قابل تجزیه و تحلیل می‌سازد. ۲- کشف، خصایص صوری کنش‌های پیش‌افتاده، عملی و عوامانه «از درون» شبکه‌های فعلی به عنوان دستاوردهای مستمر همان شبکه‌ها. خصایص صوری از هیچ منبع دیگر و هیچ راه دیگری تضمین نمی‌شوند.

تعریف دوم

مطالعات روش‌شناسی مردمی در جستجوی است تا کنش‌های عملی، موقعیتهای عملی و استدلال عملی جامعه‌شناختی را به موضوعاتی بدل کند که از نظر تجربی قابل مطالعه باشد و به همین سبب بعوض توجهی که معمولاً به وقایع غیر عادی می‌شود تلاش می‌کند تا همان توجه را به فعالیت‌های کاملاً پیش‌افتاده زندگی روزمره معطوف کند و در صدد است تا از آنها به عنوان پدیده‌هایی فی‌نفسه آگاهی یابد.

تعریف سوم

واژه «اتندمدولوژی» به تحقیقی اطلاق می‌شود که در صدد تفحص در باره خصایص عقلانی بیان‌های قالبی یا سایر کنش‌های عملی به عنوان تحقق محتمل فعالیت‌های سازمان‌یافته و ظریف زندگی روزمره است. روش‌شناسی مردمی چنین تحقیقی را پدیده‌ای جالب

می‌داند. پیروان مکتب درصددند تا صور معضل آن را روشن سازند، روشهایی برای مطالعه آن تجویز کنند و پیش از همه معین کنند ما شخصاً چه چیز می‌توانیم از آن بیاموزیم.

روش‌شناسی مردمی چه چیز را مطالعه می‌کند و از چه دیدگاهی آن را مطالعه می‌کند؟

یک بحث روش‌شناسی مردمی حاصل منطق عملی است که در جهت معنی بخشیدن به موضوع مورد مطالعه پیش می‌رود. مهارت در برآورده و برقرار کردن ارتباط با موضوع و اگر به زبان ساده‌تر بگوییم فرآیند احساس و درک معانی برای بسیاری از رشته‌های دانشگاهی و فنی یک کار لازم و ضروری است.

وارن هندل Warren Handel روش‌شناسی مردمی را با مطالعه فن ایجاد معنی Make Sense مترادف می‌داند و بر تجربه و مشاهده مستقیم و در صورت ضرورت بر کنکاش برای دریافت معنی جریان اصلی کارهای روش‌شناسی مردمی تاکید می‌ورزد^(۱).

گارفینکل شخصاً به طور کامل بر بیان موقعیتهای روزمره تاکید می‌ورزد و هرگونه کنش اجتماعی ساخت یافته و اثرات مادی مترتب بر آن را مطلقاً منتفی می‌داند. جهان مورد نظر او جهان ارتباط و برآورده است و بر این اساس جامعه‌شناسی رسمی به نظر او عوامل و منابع فرهنگی را که اعضای گروه می‌باید به طور ضمنی نیازهای خود را از آن منابع تأمین کنند تا وضعیت خاص خود را روشن سازند، مورد غفلت قرار داده است. به نظر او جامعه‌شناسی پیشتر بر حرف زدن (و حرف زدن درباره حرف زدن) تاکید می‌ورزد تا پرداختن به ماهیت آنچه مردم در عمل از خود بروز می‌دهند.

گارفینکل ضمن نقد روشهای جامعه‌شناسی (رسمی) معتقد است که «عینیت»، بیان مستقلی از کاربرد آن در موقعیتهای اجتماعی نظام یافته نیست؛ در نتیجه نه تنها لازم است فعالیت‌های روزمره و وضعیتهای در حین عمل و حتی شیوه استدلال جامعه‌شناختی، خود به مثابه عناوین اصلی مطالعه مد نظر قرار گیرند بلکه فراتر از آن، می‌باید ماهیت بیانی که از چنین مطالعاتی حاصل می‌شود به موقعیتهای وزمینه‌های استعمال آنها، بدون آنکه قابل تعمیم باشد، پیوند پیدا کند. گارفینکل هر دو مفهوم «عینیت» و «تعمیم پذیری» را که در جامعه‌شناسی رسمی مطرح است مورد سؤال قرار داده، روش‌شناسی مردمی را نقطه عزیمت بنیانی از شیوه‌های تحقیقات جامعه‌شناسی رسمی معرفی می‌کند. به نظر او هر موقعیتی در هر کجا و هر زمان می‌تواند عنوانی برای مطالعات روش‌شناسی مردمی قرار گیرد. به علاوه به نظر او تمایز میان بیان عینی و بیان اشاره‌ای یا بیان قالبی در جامعه‌شناسی مبتنی بر یک سوء تفاهم عمده است که در رابطه با ماهیت تحلیل و عدم حساسیت کافی نسبت به موضوع مورد مطالعه پیش آمده است، بجای این تمایز باید دقت را به روشهایی معطوف بسازیم که اعضا در عمل آن را به کار می‌برند، چنانکه پایگاه اجتماعی را به عنوان موضوعی قابل فهم و خودمانی در روابط اجتماعی عادی به کار می‌گیرند.

بنابر این محور مطالعات روش‌شناسی مردمی کنش اعضا، ارتباطات، مکالمات و زبان است و تکیه اصلی بر این است که چگونه افراد در عمل روابط معنی‌داری با دیگران برقرار می‌کنند و باتکیه بر عقل سلیم به این روابط شکل می‌دهند.

جامعه‌شناسی مورد نظر گارفینکل نه داعیه اصلاح و مداخله دارد و نه بدنبال رقابت است. به عنوان مثال، در حالی که از دید جامعه‌شناسی ممکن است بیان یک حقوق‌دان اغلب نامنسجم و بر اطلاعات ناقص و نارسا استوار باشد و نیاز به روشنگری داشته باشد در نظر روش‌شناس مردمی هم بیان جامعه‌شناس و هم بیان حقوق‌دان هر دو باید به عنوان سرفصل یک تحقیق جدید مورد بررسی قرار گیرند. عنوانی که برای روش‌شناس مردمی جالب توجه است این است که چگونه می‌توان به معنای دنیای واقعی افراد دست یافته و چگونه این معنی‌پذیری قابل تحقق است. چنین عنوانی در کار جامعه‌شناس کمتر پذیرفته می‌شود و اکثراً یا مورد غفلت قرار می‌گیرد یا فرض می‌شود که به کلیت نظریه‌ها منضم شده است. مع‌هذا در اینجا تاکید بیشتر بر جنبه‌های زیر بنایی و ناپیدای روابط در زندگی روزمره استوار است.

عده‌ای معتقدند با آنکه گارفینکل اظهار می‌دارد که در صدد اصلاح و مداخله نیست، منتهی در عمل، شیوه کار او می‌خواهد اصلاحی بر بیان جامعه‌شناسان باشد. با اینهمه اگرچه در بادی امر به نظر برخی، روش‌شناسی مردمی جاذب و حتی سرگرم‌کننده است، موارد و نشانه‌های متعددی دال بر آن است که این کار نتیجه بخش نیست، چه نفی و انکار مطلق عوامل ساختی، غیر منطقی و غیر عملی به نظر می‌رسد، از آشکارترین عوامل ساختی که انکار ناپذیر است موقعیتهای سیاسی، اقتصادی و یا نظامی و فراهم آوردن هزینه‌های آنها است آیا هیچ «فرد انسانی» به تنهایی قادر است هزینه‌های ضروری و منابع مالی لازم را برای یک طرح تحقیق آزاد روش‌شناسی مردمی تامین و فراهم کند، به عبارت دیگر از گارفینکل این سؤال پرسیده شده است که ماهیت جهان اجتماعی که در آن انجام کاری امکان‌پذیر می‌گردد، چیست؟

جستجوی ریشه‌های روش‌شناسی مردمی در پدیدارشناسی

چنانکه دیدیم، جوهر روش‌شناسی مردمی و تعبیرات و اصطلاحاتی را که در آن به کار رفته است باید در آثار آلفرد شووتز جستجو کرد. هدف او آن است که بیان قالبی و بازتابی Reflexive را در نظریه‌های اجتماعی وارد سازد، وجهه نظر طبیعی و گرایش عقل سلیم که در آثار شووتز به فراوانی به چشم می‌خورد و تفسیر اسنادی Documentary Analysis که کارل ما نهایم مورد استفاده قرار می‌دهد، در این زمینه اثر غیر قابل انکاری داشته است (۷) اگرچه در روش‌شناسی مردمی تحولاتی رخ داده لیکن همچنان زیر تاثیر افکار این دو صاحب نظر قرار دارد.

شووتز معتقد است که مردم قادرند وجهه نظرهای متفاوتی در مواجهه با جهان پیدا

کنند. هر وجهه نظر ما را به تجربیات یک واقعیت مشخص و جداگانه هدایت می کند و مشتمل بر ساختار متمایزی است. در این میان شوتز وجهه نظر زندگی روزمره را مبتنی بر عقل سلیم دانسته، آن را وجهه نظر طبیعی می نامد و به صورت الگوی گرایش عام افراد بالغ جامعه در امور جاری و کنش عملی روزمره ارائه می کند^(۱). شیوه استدلال در بیان رمزی که شوتز آنرا انواع قالب بندی Typification می نامد، تجلی پیدا می کند.

منظور از این اصطلاح این است که همه قالب بندیها و ارجاعات که نوعاً به عنوان استاندارد تلقی می شوند، از دقت منطق سنتی و سوازین آن برخوردار نیستند. خلستگاه استدلال عقل سلیم این اعتقاد غیر قابل انکار است که جهان واقعاً وجود دارد و صرف نظر از هر تعریفی به صورت یک واقعیت بر ما تحمیل می شود.

همان طور که آتش می سوزاند، کارد می برد، عقل سلیم، واقعیت جهان را می پذیرد، حتی هنگامی که ابهام پیش می آید و دوگانگی ظاهر می شود، باز هم عقل سلیم بر این باور است که در هر حال حقیقتی در پس آن نهفته است، ابهامات علمی در واقع نا کامیهای دانش است و می توان آن را از طریق تجسس و تحقیق برطرف کرد. در دنیای عقل سلیم توجه مستمری به کاهش ابهام و روشن شدن موضوعات وجود دارد. عقل سلیم به ما حکم می کند که اگر سؤال بدرستی مطرح شود همواره پاسخهایی برای آن می توان یافت.

جهان ویژگیهایی دارد که بر ما تحمیل می شود و باید از طریق پژوهش، این ویژگیها را کشف کنیم، نه آنکه به میل خود آنها را تعریف کنیم.

در نگرش به جهان بر اساس عقل سلیم، همواره از بعد انگیزش عملی برخوردار می کنیم: جهان بعضاً زمینه شرطی برای کنش ماست. هر کس بخواهد به هدفی دست یابد، باید خصیلتیهای خلل ناپذیر جهان را تشخیص و مناسبترین کنش را در رابطه با آن از خود بروز دهد. در عین حال می توان جهان را تاحدی دستکاری کرد و منابعی را برای عمل استخراج کرد. مثلاً وجود دریا بین دو قاره یکی از موانع برای انجام عملی است که فرد را از یک ساحل به ساحل دیگر برساند، قانون جاذبه شرط دیگری است مع هذا با ساختن کشتی و هواپیما می توانیم از دریا عبور کنیم. اختلاف نظر با دیگران در مورد ماهیت حوادث موجب تزلزل عقل سلیم در اعتقاد با واقعیت آن حوادث نیست.

به طور خلاصه شوتز معتقد است که در زندگی روزمره چیزی که ما آنرا عقلانیت Rationality می نامیم در حقیقت بوسیله مفروضات غیر علمی گوناگون تأیید می شود، این مفروضات طوری طرح می شوند که ظهور رفتار عقلانی بتواند از آن نشأت گیرد.

چنین جریان فکری ممکن است ذهن پژوهشگر را به جهات مختلفی سوق دهد. یکی از این جهات گرایش به مطالعه زبان است، زیرا روشن است که هنجارهای رفتاری به وسیله زبان تقویت

شده، منتقل و آسوخته می‌شوند. رابطه میان چیزی که می‌گوییم و کاری که انجام می‌دهیم از اهمیت نظری برخوردار است. همچنین گفتن آنچه می‌کنیم تا حدی با این مطلب که چرا آن را انجام می‌دهیم و کی آن را انجام می‌دهیم باید در ارتباط باشد. این جنبه از توصیفات، اغلب مستقیماً و به طور آگاهانه منتقل نمی‌شوند.

شوتر معتقد است که برخی مفروضات غیر منطقی زندگی روزمره حاصل ارتباطات چند جانبه کنش‌های روزمره‌ای است که در طی آن مردم چیزی بیش از معانی واقعی کلمات و جملاتی را که به کار می‌برند، می‌گویند و می‌شنوند، مردم به طور عادی این کار را انجام می‌دهند و از دیگران انتظار چنین کاری را دارند. زیرا که مفروضات تحلیل نشده‌ای از معانی را در ذهن خود دارند و به هنگام ضرورت آن را به طور طبیعی برای تکمیل و تقویت ارتباط خود با دیگران از ذهن خود بیرون می‌کشند^(۹).

هانری الیوت H. Elliot بحثی پیرامون تفاوت میان دانش نظام یافته (علم) و عقل سلیم را مطرح نموده و سعی کرده است محدوده و عملکرد هر کدام را در شناخت طبیعت و جهان مشخص سازد^(۱۰). به نظر او تفاوت میان آنها بقرار زیر است:

۱- هرچند منشا علم، شعور عام یا عقل سلیم در ارتباط با زندگی روزمره است منتهی این فرآیند ساده تاریخی بدان معنا نیست که علم صرفاً همان شعور عام نظم یافته و طبقه‌بندی شده باشد، بلکه علم در جستجوی تبیین انواع پدیده‌ها به صورت مجرد و قابل تعمیم و ارائه آزمونهای انتقادی در جهت آن تبیین‌ها است و نتیجه آن ایجاد یک نظام قیاسی است. این هدف همیشه عملی نمی‌شود لیکن تا کنون به میزان زیادی تحقق یافته است.

۲- در حالی که شعور عام نوعی شیوه دستیابی به دانش است، لیکن این شعور غالباً از درجه اعتبار و محدودیت‌های عقاید معمول و از امکان عملی آن آگاه نیست، حال آنکه علم درصدد سنجش و ارزیابی این اعتبار، و دست یافتن به دلایلی برای رفع نقیصه‌های آن است.

۳- شعور عام، عقاید ناسازگار و متناقض و غیرآگاهانه را قبول می‌کند در حالی که علم در مرز تبیین نظام یافتگی و کشف روابط منطقی میان قضایای مطروحه متوقف می‌شود تا از این طریق به منشاء تضادهای موجود دست یابد.

۴- شعور عام در قیاس با نظریه‌های علمی، از استمرار و دوام کمتری برخوردار است، زیرا که وظیفه علم اعمال دقت هرچه بیشتر و کنترل روایی و اعتبار نظریاتی است که خود مستلزم سنجش و بررسی‌های مستمراند

۵- شعور عام عمدتاً با سائلی سروکار دارد که به جنبه‌های عملی زندگی انسان پیوسته است. علم صرفنظر از چنین ارتباطی در پی درک روابط میان پدیده‌ها است. از این رو علم بیشتر با مفاهیم انتزاعی سروکار دارد. هرچند شعور عام نیز می‌تواند از طریق ملاحظه مجردات حاصل

از تجربه جنبه انتزاعی و عام پیدا کند (مانند انتزاعیات عاسی نظیر انسانیت، شرف و غیره). اما علم در پی تبیین منظم و ژرف پدیده‌های مختلف از طریق مشاهده مستقیم آن پدیده‌ها است.

۶- با توجه به موارد فوق می‌توان گفت، علم شناختی است که از طریق آزمون دقیق و کنترل شده داده‌ها به دست می‌آید، به دیگر سخن نتایج علم حاصل روشهای علمی است و این روشها اولاً با نقد مستمر دلایل ارائه شده توأم است که روش بررسی داده‌ها را به آزمون می‌گذارد و درباره آن داوری می‌کند. ثانیاً به نتایج آن جنبه احتمالی می‌دهد نه قطعی (۱۱).

رهیافتهای زندگی روزمره و طرحهای روش شناسان مردمی

لازم است اکنون به تحلیل شوتز از عقلانیت برگردیم. این تحلیل اساس استدلالی است که چگونگی ظهور روابط انسانی را در بالاترین سطح مشخص می‌کند. شوتز وجهه نظر علمی مطلوب را با وجهه نظر زندگی روزمره مقایسه کرده (۱۲) نشان می‌دهد که مردم عادتاً منطق علمی را در قضاوت‌های روزمره بکار نمی‌بندند و در حقیقت، انجام چنین کاری امکان‌پذیر نیست. مردم معمولاً بر اساس منطق عقلانی عمل نمی‌کنند و نتایج اعمال خود را با دقت علمی نمی‌سنجند.

رهیافتهای زندگی روزمره

آراء شوتز در این مورد را می‌توان چنین برشمرد:

- ۱- کنش برنوعی عقیده و باور استوار است که موجب می‌شود اشیا و مردم همان طور که هستند، ظاهر شوند، وجهه نظر روزمره با شک نامحدود و مستمر دانشمند در تضاد است. وجهه نظر روزمره برخلاف علم به ناشناخته‌ها باور ندارد، این باور حساری برگرد حوادث ایجاد می‌کند، و کنش را تسهیل می‌کند اما به قیمت بعضی محدودیتها و حصر فکری تمام می‌شود.
- ۲- فرض دوم مربوط به رابطه «انسان معمولی» با علما و دانشمندان است. انسان معمولی با دنیایی که در آن زندگی می‌کند درگیر است اما دانشمند برای اجتناب از ایجاد اختلال در کنشهایی که به عنوان موضوعات علمی مدنظر اوست از آن فاصله می‌گیرد و به تفکر و مشاهده می‌پردازد. آنجا که وجهه نظر علمی از درگیر شدن با موضوع مطالعه اجتناب می‌کند، وجهه نظر عادی و روزمره دقیقاً با موضوع درگیر می‌شود. خودمانی شدن با موضوع از طریق درگیر شدن با آن، همان چیزی است که اشخاص عادی جستجو می‌کنند. دلبستگی عملی فرد عادی به جهان پیرامون، این فرضیه او را که فعالیتهايش هر کدام حساب جداگانه‌ای دارد و از یکدیگر متمایز است، برخلاف فرضیه دانشمند که فعالیتهايش عام است و به یکدیگر پیوسته است، تأیید می‌کند.
- ۳- «انسان معمولی» گمان می‌کند که حوادث در یک مقطع زمانی خاص که از طریق

تجربه به آن رسیده است جریان دارد. او انتظار دارد که اسور طی مراحل که برای او آشنا است و با پیشرفتی که شناخته شده است انجام پذیرد. توالی امور را به عنوان علل در نظر می‌گیرد. حال آنکه برداشت دانشمندان از زمان فرق می‌کند. اگر او بخواهد قوانین عامی را به کار گیرد انتظار دارد که این قوانین با مکان و زمان انطباق پیدا کنند. قوانین علمی از این جهت «بی‌زمان» هستند. و آنکه فرد عادی ممکن است علت را به صورتی در نظر بگیرد که با نتایج ظاهری هیچ ارتباطی نداشته باشد یا اینکه ممکن است علل در مقیاس زمانی که از محدوده فهم بشر عادی فراتر می‌رود عمل کند.

۴- «انسان معمولی» فرض می‌کند که شکل‌پذیری جامعه از بعضی جهات تحت کنترل او قرار دارد. او قبول دارد که بین خویشتن خصوصی و عمومی تفاوت وجود دارد، و قادر است تصمیم بگیرد که با کدامیک از خویشتن‌های عمومی خود وارد میدان شود. این موضوع به قبول انواع جامعه‌پذیری برمی‌گردد، زیرا این نوع باور داشتن، جانشین قاعده‌ای می‌شود که فرد تجربیات خود را بر آن اساس طبقه‌بندی می‌کند. او بخوبی می‌داند که کدام تجاربش دقیقاً با چه کسانی جور در می‌آید، و به تجربه درسی یابد که کنش او در چه گروهی چگونه درک خواهد شد. این موضوع با وجهه نظر دانشمند در رابطه با کنش اجتماعی مغایرت دارد. دانشمند برای اینکه عینیت را حفظ کند، بیرون از نقش‌هایی که توسط دیگران ایفا می‌شوند باقی می‌ماند. در حالیکه دانشمند زندگی اجتماعی را از «خارج» نظاره می‌کند، اشکال جامعه‌پذیری تنها و تنها از «درون» می‌تواند شناخته شده، به کار گرفته شود.

۵- اشخاص معمولی درباره زمان تصویری دارند که دانشمندان اجتماعی را از آغاز آزار داده است. «انسان معمولی» تصور می‌کند که زندگی روزمره در جهان مشترکی از روابط میان ذهنی (ارتباط اذهان) جریان دارد. این یک باور داشت و اعتقادی است که دانشمند در صورتی که عینیت و شکاکیت خود را بخواهد حفظ کند، در برابر آن مقاومت می‌کند. زندگی روزمره شامل میلیون‌ها مورد و نمونه است که در همه آنها شخص تصور می‌کند وقتی که حرف می‌زند دیگران منظور او را می‌فهمند، و بالعکس تصور می‌کند که منظور دیگران را اسوق شنیدن می‌فهمد. این یکی از مفروضات زمینه‌ای در همه کنشها و روابط متقابل افراد بشری است و اساس آن چیزی است که ممکن است معانی در چیزی منعکس شود بدون اینکه عین مطلب دقیقاً بزبان آید. یعنی شخص معنای عام یک جمله خاص را درک کند. این شیوه را شیوه «و غیره» Etcetera نامیده‌اند و مردم به طور عادی در هر عملی آن را به کار می‌برند چنانکه گویی آنها همه چیز را درباره آن مطلب از قبل می‌دانسته‌اند.

آنچه روش‌شناسی مردمی را از علوم اجتماعی سنتی جدا می‌کند، این است که در اینجا کنشها به این دلیل قابل درک هستند که با مفروضات غیر قابل بررسی و بصورت مشخص و شاید ناآگاهانه مطابقت دارند، زیرا که مردم معانی را که در ذهن دارند واقعاً بطور کامل به زبان

نمی‌آورند. چنین کنش‌هایی چگونه می‌تواند در نظم اجتماعی به طور عینی قابل شناخت باشد؟ به نظر روش‌شناسان مردمی فرض چنین نظمی در روابط اجتماعی ضروری نیست. در نتیجه تنها باید راه‌هایی را توصیف کنیم که مردم بایکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و تجربه‌های شخصی خود را برای حفظ و نگهداری احساس متقابل نظمی که خود ایجاد می‌کنند به کار می‌گیرند، برخی معتقدند که این برداشت روش‌شناسان مردمی نشانه یک انقطاع کامل و بنیانی با جامعه‌شناسی رسمی است. در واقع کنار گذاشتن فرض عام نظم پیشین اجتماعی که رفتارها در قالب آن تکرار می‌شود، به رد کلی اصول علوم اجتماعی، نظریه‌کنش عام و روش‌شناسیهای آن دلالت می‌کند. در نتیجه آن‌گونه روش‌های معمول نیز در این دیدگاه کاربرد خود را از دست می‌دهد و روش‌شناسان مردمی سعی کرده‌اند جانشین‌هایی برای آن در نظر گیرند.

با وجود این روش‌شناسان مردمی هرگز اعلام نکرده‌اند که هیچ نظمی در زندگی اجتماعی وجود ندارد. در واقع نظم از نظر آنها همان نحوه بروز کنش‌هایی است که به طور طبیعی ظاهر می‌شود و نه کنش‌های منظمی که از یک جامعه‌شناسی تجربیدی مشتق شده باشد. تلاش روش‌شناسان مردمی این است که دریابند، چگونه مردم عادی در چنین دنیایی، کنش‌های خود را بروز می‌دهند.

این نیز بگذرد!

یک قاعده مهم و بنیانی در زندگی روزمره بیان معمولی است که گارفینکل معتقد است بخشی از ساخت رسمی روابط و مراوده و گفتگو را تشکیل می‌دهد. با منسوب داشتن این قاعده به یک بیان قالبی و بازتابی، متوجه می‌شویم که روش‌شناسان مردمی ساخت رسمی را چگونه مطالعه می‌کنند: به اعتقاد آنها هر گفته بخشی از گفتار کلی در یک موقعیت است و بدین سان ناتمام است. به زبان دیگر هر گفته به لحاظ فنی (فن سخن گفتن و معانی بیان) ناقص و قالبی است و غالباً با کلماتی نظیر «می‌فهمی؟» چیز... یعنی... و مانند آن... و غیره.. ظاهرها تکمیل می‌شود. از آنجا که اطلاعات یک گفتار غالباً ناقص و نارسا است یا دست کم آن طور که معنی کامل و منسجمی در ذهن گوینده دارد، برای شنونده ندارد، غالباً در معنی فنی خود از صراحت کافی برخوردار نیست. در عین حال همان اطلاعات نارسا برای ایجاد مراوده کافی به نظر می‌رسد و اشکالی به وجود نمی‌آورد. پس یک شیوه عملی و مستمر این است که با استفاده از جملات ناقص، که کم و بیش از صراحت برخوردار است مطالب رایبان و معانی را منتقل سازیم:

به طور کلی هر زمان که افراد بخواهند وارد عمل شوند بر اساس اطلاعاتی که از نظر فنی ناقص و ناتمام است به عمل می‌پردازند. حتی ممکن است افراد نسبت به نارسایی و نواقص اطلاعات خود آگاهی داشته باشند، نه از جنبه فنی بلکه آن طور که به نظرشان می‌رسد. در مواردی نیز اطلاعات برای آنها کافی به نظر می‌رسد و افراد به آن اعتماد می‌کنند. با اینهمه اگر آن را از

نظر فنی تجزیه و تحلیل کنیم جنبه جزئی و اشاره‌ای دارد. معلوم است که چنین اطلاعات نارسا و اشاره‌ای که ارزشهای متفاوتی را القا می‌کنند، پاسخهای متفاوتی نیز به همراه خواهد داشت. اصل: «بگذریم...» یا «ولش کن...» بر مراحل استدلال و طبقه‌بندی اعمال می‌شود که دست کم به‌طور موقت چشم‌پوشی از نارسایی و نقایص کلام و یابی توجهی را پیش می‌آورد و افراد اکثراً با گذشت از آن اختلاف نظرهای جزئی را از یاد می‌برند و بین آنها تلویحاً نوعی «نظم» یا هماهنگی به وجود می‌آید. ممکن است بعداً اطلاعات تازه و یا توضیحات جدید مطالب گذشته را بکلی بی-اعتبار جلوه دهد و فرضاً چهره یک دختر بچه معصوم به صورت یک «مجرم» تغییر یابد. دلایل زیادی وجود دارد که انسان معمولاً در برخورد با اطلاعات ناقص چشم خود را می‌بندد و اغماض می‌کند و این چشم‌پوشی یا اصل «بگذریم» در بسیاری جملات مصطلح که بصورت یک قاعده و قانون جلوه می‌کند منعکس است. اصطلاحاتی از قبیل: خوب شاید درست باشد، شاید این طور باشد، جای نگرانی نیست، ولش کن، مهم نیست، دیگران هم همین کار را می‌کنند و غیره. بابه کاربردن این قاعده، «استدلال» قابل قبول و پذیرفته می‌شود اگر چه ممکن است ذهناً موجب نشویم. (۱۳)

فردی که مطلب را بیان می‌کند موقتاً انحراف ظریفی را که از انتظار افراد برمی‌آید، از یاد می‌برد و کسی که مطلب را می‌گیرد موقتاً آن انحراف را اغماض می‌کند.

روش‌شناسی مردمی و بررسی مطالعه زبان

تکیه بر مطالعه و بررسی زبان در برنامه متخصصین روش‌شناسی مردمی، جای خاصی را به خود اختصاص داده است. برخی از آنان از جمله «گارفینکل» بررسیهای خود را روی مطالعات وسیع زبان و پیشینه فلسفی آن که منبعت از روش پدیدارشناسی بخصوص از آرای آلفرد شوتز است متمرکز نموده‌اند. دیگر محققان، به نحوه ترکیب و چگونگی فراگیری زبان، در زمینه آموزشی و علمی تأکید کرده‌اند. نام سیکورل Cicourel با این جنبه از مطالعات زبان به نحو بسیار نزدیکی قرین و وابسته است.

زبان ارتباط بسیار نزدیک و آشکاری با همه روشهای تحقیق در زمینه روش‌شناسی مردمی دارد، زیرا از طریق قالبها و اشکال مختلف زبان است که پیامهایی در رابطه با تفاهم و ادراکات مقتضی و متقابل به اشخاصی که عهده دار انتشار یا حفظ دستورات هستند، صادر و ارسال می‌گردد ولی اینهمه فقط جهت بیان مشهودات است.

سیکورل علاوه بر آن معتقد بود که در خود زبان نیز بایستی عنصری وجود داشته باشد که به سبب آن وجود سازمان اجتماعی امکان پذیر می‌شود. علاوه بر آنچه مردم به یکدیگر اظهار می‌کنند و بدان وسیله تداوم منظم فعالیتها را مختلفاً امکان پذیر می‌سازند، شاید چیزی درباره روشهایی که مردم بایکدیگر ارتباط برقرار می‌نمایند و بدان وسیله حصول منظم فعالیتها را تأمین

می کنند باید وجود داشته باشد. این نظریه با مطالعه و بررسی زبانهای معمول و متداول تایید شده است. از جمله، طرق مفهوم شدن آنچه مسائل عام و فعالیت های عادی نامیده می شود. سیکورل در بررسی زبانی که پلیس و افسران کارآموز در انجام امور مربوط به خود بکار می برند می پرسد:

چگونه فعالیت های افسران مرتبط با مسئله امنیت و تسهیلات بازداشتگاهها، منجر به تهیه و کسب اطلاعاتی می شود که خود بخشی از پرونده رسمی درباره جوانان بزهکار را تشکیل می دهد.

چنین زبانی بدون مراجعه به قواعد و نظریه های ساخته و پرداخته معمول و پذیرفته شده مورد عمل ماسورین، قابل فهم نیست. بهر حال قواعد و نظریه ها، ریشه در احساس مشترک و عقل سلیم یا طبقه بندی هایی عامیانه ای دارد که به شناخت و آگاهی های ماسورین، قدرت قانونی می بخشد. بدون فهم و درک اصطلاحات روزمره ای چون: «عجیب، غیر مادی، غلط، جالب، سبتدل بی زبان، درست و غیره. (۱۴)» نمی توانیم درک کنیم که چگونه بدیهه گویی و حضور ذهن به منظور ساختن مقولات و مباحث رسمی و قانونی و عملی که در کار ماسورین اجرایی قوانین به کار گرفته می شود مورد استفاده قرار می گیرد.

سیکورل می گوید که خصوصیات هر رویداد یا واقعه ای، بنحوی با آگاهی عام و عقل سلیم مردم عجین شده و معرف تجارب معمولی است که بدان وسیله مردم، جهان پیرامون خود را باز می یابند و درک می کنند. این نوع تاکید تقریباً همان چیزی است که مادر بررسی های «گار-فینکل» در زمینه مطالعه روی اعضا هیئت منصفه دادگاهها، شاهد آن هستیم. گارفینگل علاقمند بود بداند که چگونه اعضا هیئت منصفه، برای اخذ تصمیم و صدور رای به حقیقت دست می یابند. مطالعات سیکورل وی را بتدریج به سوی درک این حقیقت که چگونه «زبان» اساساً به کار گرفته می شود تا پاسخگوی رفع نیاز روزمره می باشد، هدایت کرد. قصد او از مورد تحقیق درباره پلیس، نشان دادن این امر بود که چگونه مقوله های نظری، قانونی و رسمی، بر اساس پدیده «مواجهه شدنها» شکل می گیرند. و چگونه گزارشهای «رسمی» می تواند متضمن مذاکرات و گفتگوهای دقیق و پیچیده، گفتار ظریف و یا خشن باشد که مآلاً منجر به قضاوت و صدور حکم صریح قانونی در مورد شخص معینی می گردد.

بنابراین «زبان» در برنامه های روش شناسی مردمی جای خود را باز کرده است، زیرا «زبان» وسیله ای است که از طریق آن مواجهه و مذاکره صورت می پذیرد و همچنین وسیله ای است که از آن طریق مردم اعمال خود را اصلاح، توجیه و بیان می نمایند. زبان «رسمی» که در گزارشهای پلیس به کار رفته است، در واقع ترجمه تنقیح شده ای از مکالمات و صحبت های واقعی و معمولی است که تقسیم بندی و مقوله بندی شده است، و به صورت سؤال و جواب درآمده است. اغلب مطالب آن غیر مرتبط اند، تقریباً همیشه به صورت جملات ناقص تنظیم شده اند و احتمالاً با سرآغازهای غلط، اشتباهات، جملات بی روح و مانند آن همراه است.

دستور زبان در کتب درسی زبان نمی‌تواند حاوی این زبان معمولی باشد. زمینه موجود این‌گونه زبان، در بردارنده فرهنگ خاصی است که در آن فرهنگ به این زبان تکلم می‌شود. سیکورل در مطالعات خود، روش‌شناسی مردمی را بابت‌گیری از تعابیر خاص زندگی روزمره و در تماس مستقیم با اکثر مسائل اساسی جامعه‌شناسی، از گرایش به ابتدال دور نگه می‌دارد. این امر می‌تواند مبین بازگشت به مساله نظام اجتماعی و روش‌شناسی مردمی منحصر بفرد آن باشد. (۱۰) گفتیم که «زبان» وسیله‌ای است که انسان با آن اطلاعات خود را در جهان رد و بدل و مبادله می‌کند و نیز به مدد آن نسبت به طبیعی بودن اطلاعات به قضاوت می‌پردازد. بنابر این درک و شناخت اینکه چگونه «زبان» اثر می‌بخشد بسیار مهم جلوه می‌کند. اهمیت مطالعات سیکورل در روشن کردن این‌گونه مسائل است.

در مورد رابطه زبان با معنی باید به چندین سوال مهم پاسخ داد. چگونه جملات با هم جمع می‌شوند و مفهوم پیدا می‌کنند؟ چگونه یک لغت معین و کتاب دستور زبان می‌تواند جملاتی با امکانات نامحدود را برای مکاتبه و محاوره بسازد؟ و چگونه افراد عادی که بسیاری از آنها نسبت به قواعد دستور زبان و نیز نسبت به بسیاری از واژه‌ها و مکالمات زبان مادری محیط کاملاً بیگانه هستند، می‌توانند به طریق شایسته و بعضاً بنحوی فصیح منظور خود را به دیگران بفهمانند؟ سئوالاتی از این قبیل مدتها دانش زبان‌شناسی نظری را به خود مشغول کرده است. شعبه‌ای از این دانش که در روش‌شناسی مردمی اهمیت بسزایی دارد، «زبان‌شناسی پویا» نام دارد که متشکل از چند نظریه است. این نظریه‌ها بر پایه اجزاء تشکیل دهنده یک «جمله» و ترتیب قرار گرفتن این اجزاء در کلامی معنی‌دار، استوار است.

اگر جمله‌ای به اجزاء اصلی خود تجزیه شود، کوچک‌ترین جزء آن عبارت از یک صوت قریب المخرج خواهد بود. نظریه آواشناسی ناظر بر شیوه‌هایی است که این اصوات قریب المخرج با اصوات کلامی در یک زبان همراه می‌گردند. برخی حروف همیشه با هم دیده نمی‌شوند و کلمات دارای تعداد محدودی اصوات هستند که با آنها گروه‌بندی می‌شوند. در زبان انگلیسی بر اساس قیاس، حرف q همیشه با حرف ā همراه بوده و وقتی تلفظ می‌شوند، توأم با یک صدا را بوجود می‌آورند qu مثل تلفظ Quick و لذا حرف q هیچ‌گاه با حروف دیگری مثل R و یا J دسته‌بندی نمی‌شود و بنابراین از ترکیب pqr و pjr هیچ صدایی بوجود نمی‌آید هرچند این امکان وجود دارد که این حروف از الفبا را بتوان هیچی نمود. همین طور، اصوات کلامی اولیه‌ای وجود دارد که تقریباً همیشه در ترکیب با هم عمل می‌کنند و یا اینکه فقط با چند صدای مشخص دیگری همراه و توأم هستند. کلام در ارتباط با ترکیب اصوات آن در ترتیبهای ثابت و خاص خود قابل فهم است، هرچند که متکلمین بومی آن زبانها به این امر آگاه نباشند. این ترتیبها یعنی بیان اینکه چه صوتی با چه صوتی همراه است، بنام قواعد علم اصوات در زبان (صدا

شناسی) نامیده می‌شود و زبان شناسان می‌توانند با استفاده از کلام بومی، آن را از نو بسازند. در این مقطع بحث، چگونگی انجام این امر اهمیت چندانی ندارد، امر مهم این است که اصوات کلام مفهوم و قابل درک باشند لذا گوینده باید صوت حروف قریب المخرج را «طبق قواعد صحیح ترکیب» به کار برد. وی معمولاً این مهارت را در سنین اولیه از آنهایی که به او سخن گفتن صحیح را آموخته‌اند یاد می‌گیرد. مهم این است که به واقع در امر سخن گفتن آموزش رسمی وجود ندارد. انسانها زبان مادری خود را پیش خودشان یاد می‌گیرند.

نحو در زبان، از چگونگی قرار گرفتن کلمات در کلام، عبارات و جملات، بحث می‌کند. واضح است که یک کلمه بطور تصادفی نمی‌تواند با کلمات دیگر ترکیب شود و در عین حال به یک جمله مفهوم بخشد.

کلمات، عبارات و جملات به طرق معین و مشخص، بر اساس قواعد ترکیب واکثراً بهمان صورت که اصوات گفتار، به صورت کلمات شکل می‌گیرند، ساخته می‌شوند. نکته اینجاست که درست همان طور که قواعدی حاکم بر چگونگی نحو کلمات است، مجموعه‌ای از قواعد نیز حاکم بر چگونگی ترکیب جملات می‌باشند.

دستور زبان، عنوانی است که به مجموعه‌ای از قواعد علم اصوات در زبان (صداشناسی) و نحو (ترکیب) کلمات داده شده است و به طور کلی در هر زبانی به منظور ساخت جملات معنی دار، قواعد دستور زبان می‌بایستی رعایت گردد.

علم معانی Semantics عبارت است از مطالعه و بررسی چگونگی ارتباط معانی با کلمات در قالب جملات. در اینجا ست که تصور ایجاد فرهنگ لغات به ذهن انسان خطور می‌کند، زیرا فرهنگ لغات، کتابی است که در آن می‌توان معانی لغات را پیدا کرد ولی هنگامی که لغتی را در فرهنگ لغات پیدا می‌کنیم، معمولاً ملاحظه می‌کنیم که آن لغت دارای معانی متعددی است که غالباً این معانی باهم کاملاً متفاوتند، هرچند این معانی مختلف، معمولاً پیرامون چند هسته مرکزی دسته‌بندی می‌شوند. همچنین وقتی به لغتی که برای ما آشنا نیست می‌رسیم، ممکن است در انتخاب تعریفی که در فرهنگ لغت، در قالب یک جمله ناآشنا از آن شده است و کاربرد آن معنی برای کامل کردن یک عبارت حساس، دچار اشکال گردیم.

نکته‌ای که تاکید آن در علم معانی بیان الزامی است، این است که معانی جملات در ساختار آن جملات، جای دارد. ما به طور معمول، هیچ مشکلی در فهم و درک معانی مورد نظر یک لغت نداریم، هرچند این لغت دارای تعاریف متعدد و مختلفی در فرهنگنامه‌ها باشد.

ما بر اساس «جایی» که یک کلمه، در جمله معینی اشغال کرده است، فوراً معنی مناسب آن را تشخیص می‌دهیم.

ما ساختار منطقی جملات را (که آموخته‌ایم چگونه تشخیص بدهیم) می‌فهمیم، درست همان‌طور که معانی لغات، عبارات و اصوات خاصی را درک می‌کنیم. لازم به تذکر نیست که قواعدی وجود دارد که بوسیله آن قواعد، یک زبان‌شناس می‌تواند معانی لغات یکاررفته در جملات را تشخیص بدهد.

دستور زبان و علم معانی بیان، به زبان‌هایی که طبق قواعد عمومی و به‌طور فوق‌العاده‌ای سازمان یافته‌اند می‌پردازد و به تکلم‌کنندگان مادری این‌گونه زبانها امکان می‌دهد که به بیان جملات مختلف المعانی و گوناگون پردازند و در این راستا با بکارگیری اصوات، لغات و قواعد مربوطه، اندکی نیاز خود را در این باره مرتفع نمایند. می‌گویند که زبان بدین مهم می‌پردازد، زیرا زبان مثل یک نظام کاملاً طبقه‌بندی شده در امر اصوات و معانی عمل می‌کند. منظور از دستور زبان «پویا» این است که اجزای ترکیب شونده زبان (اینکه چگونه لغات باهم ترکیب می‌شوند و تشکیل کلمه، جمله و عبارت می‌دهند) در حقیقت از یک نظام طبقه‌بندی شده و یک فرهنگ لغت همراه با مجموعه‌ای از قواعد برای صرف لغات، تشکیل گردیده است. اجزا طبقه‌بندی شده و معرف «علم نحو» به ایجاد ساختارهای اساسی منتهی می‌شود و این امر معانی را در رابطه با مقولات مختلف، سازمان می‌دهد. با استفاده از قواعد تغییر شکل و تصریف لغات است که معانی در «روینا» شکل می‌گیرند، همچنین با استفاده از قواعد تصریف لغات است که به محض به صدا درآمدن کلام، معنی مورد نظر را در می‌یابیم و همواره طبق قواعد علم اصوات در زبان (فونتیک)، کلام واقعی را می‌سازیم، موضوعی که در مورد تجزیه و تحلیل زبان از این منحن، قابل ذکر است، این است که سخن گفتن معمولی به این دلیل امکان پذیر است که هر فرد معمولی از عهده انجام عمل پیچیده تجربه و شناخت معانی کلام برمی‌آید و همچنین همه آنهایی که به زبان مادری سخن می‌گویند از قواعد تغییر شکل لغات و تصریف قواعد و دستور زبان و قواعد ترکیب (نحو) آگاهی دارند، اگرچه این قبیل اشخاص قادر به بیان آگاهی خود در این زمینه نباشد و یا نسبت به ماهیت پیچیده «امر شنیدن» و یا سخن گفتن علم پیدا نکرده باشند.

زبان‌شناسان نظریه پرداز، اغلب مایلند که به قواعد زبان همچون زمینه‌ای آزاد و طبیعتاً خودکار و قابل اجرا در تمام ادوار بنگرند.

ما اینک توجه خود را به این قبیل نظرات و همچنین به امر روش‌شناسی مردمی زبان معطوف خواهیم نمود: «نحو پویا» - علم نحو در زبان همچون نظریه دستور زبان پویا بسیار اثر بخشی و مهم است گرچه در بادی امر بسیار آکادمیک و نظری به نظر می‌رسد. علم نحو می‌گوید که کلام معنی دار بایک جمله کامل همراه است، یک جمله قبل از اینکه قابل تجزیه و تحلیل باشد، باید کامل باشد یک جمله صرفنظر از زمینه‌ای که در آن ساخته و اظهار شده باشد باید موضوع قابل توجهی را نیز بیان کند مانند جملاتی که در مطبوعات

به چشم می خورد یا جملاتی که توسط سخنوران تهیه و بیان می شود، متخصصین روش شناسی مردمی به جملاتی علاقمند هستند که به طور عادی و در محاوره روزمره به کار می رود. آنان یقین دارند که هیچ یک از سخنان و صحبت های عادی به طریق مذکور از قبل تهیه و منظم و تکمیل و تنقیح نشده است، در حقیقت مشخصه سخن گفتن روزمره این است که درست نقطه مقابل اظهارات قبلی است.

این نحو سخن گفتن غالباً جزء جزء، سکنه دار، بدون ربط منطقی و ناقص است و تا حدود زیادی بر زمینه معانی نامشخص و تلفظ غیر شمرده و بند بند متکی است. سیکورل شناخت خصوصیات تکلم روزمره را با نظریه «دستور زبان پویا» در می آمیزد و نتیجه این ترکیب را علم «نحو پویا» نام می گذارد.

نظریه علم «نحو پویا» این است که هرچند ادای کلام قابل فهم مستلزم حفظ ساختار زیانشناسی غیرقابل تغییر است، هنوز بسیاری از گفتارها و سخنان از نظر ساختاری کاملاً سازمان نیافته اند و لذا باید در جهت تاسیق ساخت مادی و لازم کلام، عامل جدیدی دخالت نماید. معانی جملات در قلمروهای زیانشناسی ثابت فرض شده اند ولی در جملات صحیح و واقعی اغلب در محاورات بدرستی ادا نمی شوند. به نظر می رسد که جنبه هایی از مسائل اجتماعی، که کلام معمولی در آن به کار گرفته می شوند با آنچه مردم در واقع می بایستی با توجه با اهداف و درک و فهم خود از جهان پیرامون خود بزبان بیاورند ساختار انتقادی می بخشد. کاربرد یک زبان بدون آموزش رسمی، مستلزم ساختن و فهمیدن عبارات معمولی، یعنی امر یادگیری زبان است که معمولاً این گونه عبارات، جزء جزء، ناقص یا به عبارت دیگر بخش بخش است. این بدان معنی است که طفل همان گونه که بتدریج زبان مادری خود را می آموزد بتدریج درک لازم از صور مناسب زبان خود را نیز در چهارچوب ساختار اجتماعی آن به دست می آورد. این قبیل تجزیه و تحلیلها، ما را به روش تحقیق روش شناسی مردمی، در زمینه مسائل اجتماعی هدایت می کند، در زبان عامیانه اوامر و دستورات یا توجه به اوضاع و احوال، از طریق صحبت و مذاکره، ابلاغ می شود. بعلاوه، دستورات صادره بوسیله زبان، برخی وظایف طبقه بندی شده و مشخصی را به همه آنها می که در چنین موقعیتهایی قرار می گیرند، تحمیل می کند، بنابراین، جهان ما بایستی از آنچنان نظمی برخوردار باشد که بتواند به یاری زبان، تصویر گردد این نوع استدلال ما را به چیزی شبیه این امر هدایت میکند:

«می بایستی دنیایی» برای نمایش دادن وجود داشته باشد که بتوانیم آن را به کمک زبان خود و دیگران، تصویر نماییم.

ما صرفاً قادریم جهانی را که صور مشابه، ثابت و مرتبط و مانند آن را به نمایش می گذارد تصویر نماییم، زیرا کلام انسانی بر پایه این گونه مقولات زمانی، مکانی، متکی است. بنابراین

ظواهر و قراین کلام از قواعد محاوره، عملاً غیر قابل تمیز است، هر چند این‌گونه قواعد ساخت‌پذیر و قابل طبقه‌بندی منطقی هم باشند. قواعدی که بر سبنای آن در ارتباط زبانی با دیگران قرار می‌گیریم، با قواعد و قوانین که بر سبنای آن در زمینه‌های اجتماعی زندگی می‌کنیم همه برای تشریح مفاهیم، دادن معانی به کردارها و فرصتها و مقتضیات به کار می‌روند و باعث انجام اعمالی می‌شوند که عقلانی به نظر می‌آیند. بنابراین، ساخت اجتماعی نیز اکثراً بهمان طریقی که در مورد گفتار صادق است به وجود آمده و تکامل یافته است، لذا آنهم سوجه و پویا می‌باشد. درست، بهمان نحو که دستور زبان پویا سوجد جملات نامحدودی از شمار محدود و منظمی از اشکال می‌گردد، ساختار اجتماعی هم پویا و سوجه است و قواعد و قوانین بهم پیوسته آن، انسانها را قادر می‌سازد که در مقیاس وسیعی اعمالی انحصاری و شخصی را انجام دهند بنحوی که این اعمال نزد دیگران مفهوم واقع گردند. سیکورل در این راستا سعی می‌کند چیزهایی را که هر کسی می‌بایستی تلویحاً برای ساخت زبان‌شناسی جامعه جهانی بپذیرد، مشخص سازد.

به‌طور کلی، این اصول هم‌ردیف نظرات شوتز درباره بینش‌های ساده انسانی است که اعمال عادی را از دانش نظام یافته جدا می‌کند.

امر نخست، تصور جهانهای متمایز است. این همان تصویری نیست که جهان به دید همگان یکسان به نظر می‌آید، بلکه اگر انسان تغییر مکان دهد جهانی که رویت خواهد کرد جهان مشخصی خواهد بود که با او تغییر مکان داده است. به نظر می‌رسد که وجهه نظرهای فردی، بدون ملاحظه اینکه وجهه نظر چه کسی باشد می‌تواند در عمل «تاثیر متقابل» «نادیده‌گرفته شود. زمینه دیگر روند «تاثیر متقابل» تصور کلمه «و غیره» می‌باشد. تصور این کلمه به انسان اجازه می‌دهد که با بهره‌گیری از تجارب شخصی، جای خالی پیامها را پر کند. بسیاری از گفتارهای مبهم، جزء جزء یا غیر مرتبط، در واقع گفتارهای درهم و برهمی نیستند بلکه به نفع تشخیص یک سلسله مکالمات اند. در مکالمه عادی، معمولاً جمله سؤالی آیا می‌دانید؟ (متوجه هستید؟ ملاحظه می‌کنید؟) را در فواصل صحبت جای می‌دهیم، وقتی که در مقابل این سؤال، اشاره یا حرکت سر، را به علامت تائید دریافت می‌کنیم، نشان دهنده این است که صحبت می‌تواند ادامه یابد. در چنین حالتی، همه چیز بخوبی جریان دارد و شنونده حرفهای گوینده را دنبال می‌کند و لذا صحبت ممکن است همچنان پیش رود و ادامه یابد. گارفینکل، این نحو تبادل نظر را بیان رمزی نام می‌گذارد. سیکورل اشکال «مادی» صحبت‌های معمولی را بصورت یک فرض لازم فهرست می‌نماید. اینها، نظرات، زمینه‌ها، عبارات محاوره‌ای، عقاید، و انواع مختلف صور غیر زبان‌شناسی معمول و متقابل تاثیر هستند که، پیامهای «کلیدی» لازم را درباره نحوه برخورد و ادای پاسخ به اشخاصی که مرجع صدور آن پیامها می‌باشند در

اختیار ما می‌گذارد، به‌طور نمونه، مابدون اشکال و به صورت عادی فعالیت خود را ادامه می‌دهیم و این سؤال که چه نوع فعالیتی باچه شیوه‌هایی همراه است و یا ازچه کسی انتظار انجام آن می‌رود هیچ‌گاه مطرح نمی‌گردد. اگر مفهوم رفتار یا گفتاری قابل تشخیص یا تمیز نباشد و همچنین مثلاً تصور اصل «و غیره» مقرون به صحت نشود و در آن شک احساس گردد، در این حالت سعی بر آن خواهد بود که به آن رفتار، مفهومی عادی و قابل تمیز داده شود و از این طریق، آن رفتار عادی تلقی گردد، هرچند که رفتار مربوطه در شمار رفتارهای غیر عادی و نامتعادل قلمداد شده باشد. این نحوه برداشت، یک طرز تلقی عادی است که می‌تواند با آن سازگار باشد چون از افراد نامتعادل و غیر طبیعی، انتظار انجام رفتار نادرست و ناپسند می‌رود، بهمین دلیل سیکورل آن را «احساس گذشته و آینده» رویدادها می‌نامد چون در اعمال متقابل تاثیر روزمره تداوم و تکرار وجود دارد.

منظور وی از این تعریف، این است که ما معمولاً برای شناخت و تمیز معنی و مفهوم مطالب گفته شده قبلی و رفتار گذشته، کمی درنگ می‌کنیم، تصور اینکه در پیامها و کلامهای گنگ، ناقص و غیر قابل تمیز و تشخیص، نیز معنی و مفهومی وجود دارد، مستلزم کمی دقت و تأمل است. معمولاً اینگونه معانی، عاقبت روشن و مفهوم می‌گردد. وقتی که شخصی لطیفه‌ای را بیان می‌کند، معمولاً منظور اصلی و پنهان آن لطیفه را در آخر کار اظهار می‌دارد ولی ترتیب اولیه آن هرگز غیر قابل تمیز یا نامربوط تلقی نمی‌گردد، هرچند که چنین مطلبی، در زمینه‌های دیگر، بسیار عجیب و غریب جلوه نماید. وقتی که به منظور اصلی و پنهان لطیفه می‌رسیم، احساس «گذشته و آینده» رویدادها، معانی و مفاهیم ضمنی و تلویحی ساخته شده را با منظور اصلی و پنهان لطیفه در می‌آمیزد تا مفهوم اعمال متقابل تاثیر را تکمیل نماید. در گفتارهای عادی روزمره و گاهی اوقات طولانی مدت نیز عین این امر اتفاق می‌افتد، احساس امیدیه که مناسبت به آینده داریم، باعث تداوم بخشیدن به سواجه‌های اجتماعی می‌گردد که در آنها معانی و مفاهیم ناشناخته‌ای ادا شده است. از اینکه کلام بخودی خود یک ترکیب لازم از عمل قابل فهم را تشکیل می‌دهد چندان ارزشمند نیست، مهم این است که چه گفته شده است، سخن، تقریباً همه اعمال متقابل تاثیر عادی را دربردارد، از اینرو کمیت سخن، سرعت ادای سخن، روانی سخن، لحن ادای سخن همراه با آهنگ‌های دیگری از جمله «آها» در هر زمینه متقابل تاثیریه که ادا شده باشد، به آن شخص دلالتی قاطع می‌بخشد، هر چند به‌طور عادی، گفتگو ادامه یابد. این نوع سخن گفتن، بازتابی می‌باشد و سبنایی جهت درک حالت تاثیر متقابلی را به دست می‌دهد که در آن حالت سخن مربوطه بیان گردیده است و اعضاء مؤثر «تاثیر متقابل» در آینده را القا می‌کند.

ملاحظه می‌شود که سیکورل زمینه اصلی روش‌شناسی مردمی خود را بر نحوه بیان

ادای مطالب و گفتارهای ظاهری قرار داده است و سعی کرده است روابط اجتماعی را از این طریق تعریف و روشن سازد. ولی هنوز یک نتیجه نظام یافته علمی از آن حاصل نشده است.

شیوه‌های پژوهش در روش‌شناسی مردمی

روش‌شناسی مردمی و جامعه‌شناسی عینی

آنچه اجزا و عناصر متشکل طرحهای مختلف روش‌شناسی مردمی را زیر چتر واحدی قرار می‌دهد مانند دانش، نظریه پردازی، گفتگوهای رویارو، مکالمات تلفنی یا حتی گفتگو در حین قدم زدن شیوه استدلال و منطق عملی است که بر همه آنها حاکم است. یعنی راههای عملی که اعضا گروه موقعیتهای مختلف را برای خود قابل فهم می‌سازند یا به معنایی از جهان دست می‌یابند. روش‌شناسان مردمی این امر را بدیهی تلقی می‌کنند که «دانش همانا جهانی است که ما در آن زندگی می‌کنیم». آنچه از دید آنها واقعیت این جهان را خلق می‌کند، جنبه‌های فردی معانی ذهنی است که آن را در عناوین تحقیقات این رشته می‌توان ملاحظه کرد. باید دانست که از این موضوعات، جامعه‌شناس رسمی تنها به عنوان منابع کار خود استفاده می‌کند.

روش‌شناسان مردمی نقطه نظرهای مردمان را در ذهن و عملشان به صورت تفصیلی استخراج می‌کنند و مورد بهره برداری قرار می‌دهند تا پی ببرند که آنها چرا آن طور که عمل می‌کنند، عمل می‌کنند. روش‌شناسان مردمی وضع طبیعی و اجتماعی مردم را مورد سداخلمه قرار می‌دهند تا بر مبنای آن بتوانند عادات و آداب خود و اطرافیانشان و نیز انگیزه‌های عملی آنها را مورد معاینه و بررسی قرار دهند. با مطالعه این عوامل، روش‌شناسی مردمی پی خواهد برد که چگونه مردم به حوادث اطراف خود معنی می‌دهند و روابط اجتماعی را بر پایه عقل سلیم احساس می‌کنند و به آن پاسخ می‌گویند. تا کید بر فعالیتها و حوادث روزمره و مطالعه تمامی جنبه‌های حیات اجتماعی و نه صرفاً صورتهای ساخت یافته همان چیزی است که روش‌شناسان مردمی آن را «عینی بودن دست اول» نامیده‌اند. جامعه‌شناسی خود از جهتی یک فعالیت روزانه محسوب می‌شود. بنابراین تأکید بر منطق عملی جامعه‌شناختی است که از جامعه‌شناسی نظری به کلی متمایز است. در این معنی هر فردی به آسانی می‌تواند یک جامعه‌شناس باشد، چرا که هر فرد به تنهایی معنای کنشهای دیگران را می‌فهمد و معانی آن را برای خود روشن می‌سازد و این ویژگی است که شعور عام یا عقل سلیم را از بیان علمی متمایز می‌سازد. افراد در زندگی روزمره با تکیه بر عقل سلیم (و نه قانونمندیهای علمی) در طی ارتباط با دیگران به ساختهای مشترک گوناگون آگاهی پیدا می‌کنند و در عمل آن را مورد استفاده قرار می‌دهند. از این دیدگاه مردم عادی را می‌توان نظریه پردازهای عملی دانست که فعالیتهای روزمره را

برای جامعه شناسی عمومی و تخصصی محسوس می‌سازند. در این صورت شیوه استدلال در «جامعه شناسی عملی» فرآیندی است که اجرای مجموعه کنشهای عملی منظم را به عهده دارد. به عبارت دیگر میان یک جامعه شناس متخصص و افراد عادی از این نظر که هر دو ترکیب سنجیده‌ای از تمایز میان پدیده‌ها ارائه می‌دهند تفاوت ریشه‌ای وجود ندارد. به همان ترتیبی که افراد عادی در زندگی طبیعی و اجتماعی خود با پدیده‌های مختلفی سروکار دارند که آنها را تفسیر می‌کنند، کار جامعه شناس نیز چنین است، با این تفاوت که جامعه‌شناس متخصص با آگاهی و علاقه بیشتری با فعالیتهای روزانه زندگی اجتماعی درگیر می‌شود تا به فهم ساختارهای آن نایل آید و به تبیین و تفسیر پیچیدگیهای زندگی روزمره بپردازد.

گارفینکل برای نشان دادن اهمیت معرفت عامیانه در برابر دانش عالمانه، آزمایشات و تجربیات زیادی را بر دانشجویانش تحمیل می‌کرد. به عنوان مثال از دانشجویان خود می‌خواست که صاحب‌های با افراد خانواده خود ترتیب دهند، اگر آنها با مشکل روبرو می‌شدند، از آنها می‌خواست که صاحب‌ها را تجدید کنند. او از دانشجویانش می‌خواست که فقط پاسخ بلی و خیر بگیرند و این برای آنها ایجاد مشکل می‌کرد و از آنجا که دانش عامیانه یعنی روابط زندگی روزمره بر بدیهیات مسلم و ناخودآگاه متکی است، این گونه رفتارها و پرسشهادر جریان عادی مرادفات اختلال ایجاد کرده، موجب خشم و واکنشهای غیر عادی افراد می‌شود. در آزمایش دیگر گارفینکل دانشجویان خود را به خانه روانه می‌کرد و از آنها می‌خواست که مانند یک مهمان یعنی خیلی مؤدب و بااحترام و تعارف رفتار کنند، در این حال عکس العمل افراد خانواده با سوء تفاهم و حتی خصومت همراه بود. همچنین افراد خانواده در برابر این پرسش مکرر دانشجو که آیا مریضی؟ طوری شده‌ای؟ یا داری شوخی می‌کنی؟ و غیره واکنش نشان می‌دادند.

در تمامی این مطالعات آزمون فرضیه یا اثبات آن مطرح نیست، بلکه هدف آن است که بدین وسیله داعیه‌های روش شناسی مردمی مدلل و روشن گردد: اول آنکه وابستگی افراد و به دانش مبتنی بر بدیهیات مسلم نشان می‌دهد، ثانیاً کاری که کنشگران می‌کنند یعنی سعی در ایجاد نظم و جهت دادن به آن به هم می‌خورد. بدین سان روش شناسی مردمی در جستجوی روشهایی است که بتواند «نگرش طبیعی» شوتز را به صورت پدیده قابل تحقیق در آورد تا اعمال زندگی روزمره را که ماهرانه سازمان یافته است به معرض نمایش بگذارد.

بدین طریق، کنشهای متقابل معمولی «از نظر روش شناسی مردمی عجیب و ناآشنا» تلقی می‌شود به طوری که مشاهدات عادی و توصیفات مردم نگاری به صورت روشهای ویژه‌ای در می‌آید و با فنون تجزیه و تحلیل مکالمه تخصصی تر همراه می‌شود. به نظر می‌رسد که این مشاهدات ژرفانگر در روش شناسی مردمی گرچه محدودیت

دارد، لیکن بسیار روشن‌تر است. ساده‌ترین برداشت این است که آن را به دیدگاه‌های دیگر جامعه‌شناختی بیفزاییم. چنین اظهار نظری به طور جدی مغلوب و نادرست است چه، روش‌شناسی مردمی داعیه‌های ریشه‌دارتری را مطرح ساخته است. به طور خلاصه، داعیه آنها این است که فرآیند مورد نظر آنها واقعیت اجتماعی منحصر بفردی را ارائه می‌دهد و هرگونه تعمیمی که از آن بخواهد فراتر رود به شکل مخاطره آمیزی نادرست و اشتباه است. در نظر روش‌شناسان مردمی نوع بندی (تیپولوژی) و مفاهیم ساختی جامعه‌شناسی رسمی نه فقط فرآیندهای اجتماعی را شیء می‌کند بلکه نگرش طبیعی به وجود می‌آورد که در نظر کنشگر عادی جهان اجتماعی محکم و ساخت یافته جلوه می‌کند.

بنابر آنچه گذشت کانون توجه روش‌شناسان مردمی حوادث روزمره است و تا کیدشان بدرک رفتار اجتماعی از طریق آن است. روش‌شناسان مردمی برای این امر دو دلیل عمده ارائه می‌دهند:

اول آنکه هر فرد حتی اگر جزء افراد غیر عادی جامعه باشد بیشترین وقت زندگی خود را به کارهای معمولی و عادی می‌گذراند.

دوم آنکه حوادث روزمره اجتماعی به دلیل عادی بودنش در قلمرو جامعه‌شناسی رسمی نمی‌گنجد در حالیکه شایسته مطالعه عمیق است. برحسب این نظر عمده‌ترین روش عملی در تحقیقات روش‌شناسی مردمی مشاهده و برخورد مستقیم با پدیده‌های زندگی است تا بتوان بر اساس آن به چگونگی ابداع و درک عمل انسان در حین اجرا دست یافت.

از آنجا که درک معنای عمل دیگران بخشی از فرآیند کنش متقابل روزانه است لذا لازم است که از طریق مشارکت و مشاهده مستقیم آنچه این کنش‌ها را می‌سازند مورد مطالعه واقع شوند تا ماهیت عمل برای ما روشن شود. از این جهت یکی از روشهای معمول روش‌شناسی مردمی روش مشاهده و مشاهده همراه با مشارکت در حین بررسی فعالیت‌های روزانه است تا بوسیله آن بتوان به برداشتهای مختلف انسان در شرایط متفاوت پی برد (۱۶).

بنابراین وظیفه اصلی یک محقق که در قالب روش‌شناسی مردمی به تحقیق می‌پردازد این است که خود را در موقعیتهای مختلف و جایگاه اجتماعی متفاوتی قرار دهد و تلاش کند که چگونگی ارتباط و مناسبات میان مردم را مورد مشاهده قرار داده، روشن سازد که فعالیت‌های اجتماعی روزمره که بخش مهمی از زندگی اجتماعی است چگونه نظم می‌یابد و بر چه مبنا و تفاهم مشترکی متکی است.

برای این منظور درک مفاهیم شعور عام، عقل سلیم، بیان اشاره‌ای (قالبی) و بازتابی نظر افراد جامعه را به شیوه‌های اجتماعی روابط آشنا می‌کند. ما می‌بینیم که افراد هنگام صحبت کردن و تبادل گفتار از یکدیگر توضیح نمی‌خواهند زیرا فرض می‌کنند که آنچه مبهم است یا ناگفته باقی مانده است بعداً روشن خواهد شد یا آن را همان طور که هست باید بپذیرند.

به طور کلی کارفینکل روش کار این رشته را بدون اینکه از طبقه بندی خاصی پیروی کند شامل مشاهده دقیق، درک معنا و با بصیرت دیدن (دیدن نهایی) جهت گزارش دادن آن می‌داند. بنابراین در نظر روش شناسان مردمی مشاهده معمولی مورد نظر نیست، بلکه پژوهشگر با نفوذ در عمق ارزشهای فردی و مشارکت در زندگی روزمره و عادی آنان باید به درک و فهم معنا و ارزشهای نهفته در آن پی‌برد تا از این طریق به منشا و انگیزه عمل ازسوی عاملین آن دست یابد.

برای پی‌بردن به اهمیت نظم فرضی حاکم بر روابط طبیعی بین افراد و پی‌بردن به ذات کنشهای بین افراد که به طور مستقیم قابل مشاهده نیست، تنها راه ایجاد اختلال و مزاحمت در روند معمول روابط و کنشها است که گاه به صورت توضیح خواستن بیشتر از پاسخگو در باره پدیده‌های بدیهی یا قطع سخن او و غیره انجام می‌گیرد تا به محتوای رویدادهای طبیعی و معمولی دست یابیم زیرا اگر اشارات کافی نباشد با قطع سخن طرف و درخواست توضیح بیشتر راه برشناخت وقایعی که معمولی و عادی جلوه می‌کند باز می‌گردد.

یکتا بودن موقعیت

روش مطالعه موارد منحصر بفرد یا ویژه، یکی دیگر از شیوه‌های برخورد روش‌شناسان مردمی با واقعیات اجتماعی، است بدین معنی که برای درک کامل یک پدیده فرد باید اعتقاد به واقعیت عینی یکسان را کنار بگذارد و هر موقعیت را جداگانه مورد مطالعه قرار دهد. از آنجا که درک هر فرد انسانی تابع تجارب زندگی خاص اوست، و در کس به نحوی از زبان و عبارات و اصطلاحات استفاده می‌کند بنابراین تجربه شخصی افراد واقعیت روزانه را از منظر خاصی ملاحظه می‌کند، و از اینجاست که معانی و تعابیر مختلفی از یک واقعیت پدید می‌آید. نظم ساخت یافته نزد افراد مختلف به صورت متفاوتی طی فعالیت‌های روزمره ظاهر می‌گردد و این امر جریان نظم را قابل مطالعه و معنی دار می‌سازد (۱۷) در اینجا کارفینکل با شونتز همداستان شده و معتقد می‌شود که برای فهم معنای یک عمل لازم است در طی مشاهده مستقیم و مداوم به زندگی روزمره و ریشه‌های آن در گذشته که در تجربیات افراد نهفته است پردازیم و این امر جریان زمان را برای فهم معنای کنشها الزام آور می‌سازد، یعنی هر عمل در فرآیند زمانی قابل درک است. دست یافتن به معنای منحصر بفرد هر پدیده اجتماعی پیدا کردن معنای دقیق آنست و این امر مستلزم کوشش قابل ملاحظه‌ای است. باید اندیشید، باید طرح ریزی کرد، در طرحها باید تجدید نظر کرد، باید منتظر وقایع بود، اطلاعات به دست آمده را باید تفسیر کرد و این عمل ممکن است به همکاری چند نفر احتیاج داشته باشد.

زمینه‌ها و روشهای خاص مطالعه در روش شناسی مردمی

جلوه‌های سخن گفتن معمولی، اساس دو نوع پژوهش را در روش شناسی مردمی تشکیل

می‌دهد: یکی مربوط به فراگیری سخن در دوران کودکی که زمینه‌قواعدی است که کنشهای متقابل معمولی اورا ممکن می‌سازد. این مسئله، به بررسی آموزش غیر رسمی (تلویحی) که در اصطلاح «اجتماعی شدن» نامیده شده، منتهی می‌شود. همچنین پژوهش‌های در این مورد که کودک چگونه زمینه سخن گفتن را که در نهایت اورا به ادا کردن مناسب جملات و صحبت کردن با دیگران قادر می‌سازد، در خود احساس می‌کند. دومین نوع تحقیق که معمولاً به کودکان ارتباط ندارد، تحول و توسعه ساده همان اصول در سطح وسیعتری است. در این مرحله توجه به کیفیت دریافتهای مقدماتی ساخت جامعه و شیوه بهره‌برداری از آن متمایل می‌شود. سپس شیوه‌ها و اشکال سخن گفتن معمولی اساسی می‌شود تا در یابیم که چگونه اشخاص در طی گفتگو و کنش متقابل به یکدیگر آموزش می‌دهند. این نوع تحقیق فرد را به عنوان تفسیرگر مفروضات و قواعد زبان که قبلاً فرا گرفته است در نظر می‌گیرد.

علاوه بر آن شیوه‌های برخورد روش‌شناسی مردمی با مفهوم نظم اجتماعی نیز ما را به برخی روشهای تحقیق خاص رهنمون شده است به طوری که فراگیری زبان و ساخت اجتماعی به عنوان پایه و اساس همه تحقیقات روش‌شناسی مردمی تلقی شده است. برخی با دنبال کردن تقسیمات سنتی جامعه‌شناسی، روش‌شناس مردمی را یک تحلیل‌گر نظام اجتماعی و یا به عنوان مشاهده‌گر غیررسمی کنشهای اجتماعی و مواجهه‌های اجتماعی Social Encounters تصادفی و حتی کنشی که به ظاهر اهمیت چندانی ندارد مثل «هنر قدم زدن» تلقی کرده‌اند. همچنین روش‌شناسی مردمی برای بررسی سازمانهای رسمی از نوعی برخورد و مواجهه بین کنشگران و شرح وظایف آنها استفاده می‌کند. در اینجا ما با دو نوع داده سروکار داریم: اول دفترچه‌های قانون، دستورالعملها، اساسنامه‌ها، آیین‌نامه‌های اجرایی و زنجیره دستورات که انتظارات ثابتی را نشان می‌دهد. در مرحله دوم این اطلاعات و داده‌ها شامل گزارشاتی است که در تنظیم پرونده‌های اجرایی نظیر پرونده‌های پلیس و پرونده‌های مدارس و سوابق پزشکی و بهداشتی به کار می‌رود. در نظر روش‌شناس مردمی تمامی داده‌ها و اطلاعاتی از این قبیل طرح واحدی را تشکیل می‌دهد و از جهت گزارشات طبقه‌بندی شده و کدگذاری شده است و نشان دهنده این است که افراد در مواجهه با موارد مختلف چگونه عمل کرده‌اند، یا عمل می‌کنند. این داده‌ها ضمناً منعکس‌کننده دستورالعملهای خاص از موقعیت‌های مربوطه، وجهه نظرها، تصمیم‌گیریها و نظایر آن می‌باشد. همچنین می‌توان آنها را شرح و بیان فعالیت‌های مسائل مربوط به یک موضوع خاص تلقی کرد و از این نظر اینها قواعد و نظاماتی را که مجاز شمرده شده و قابل کنترل است روشن می‌کنند و قواعدی را که بر اساسش داوری در مورد رفتاری خاص قابل قبول تلقی می‌شود و چگونگی عمل را قابل فهم می‌سازند. در بسیاری از موارد این قواعد آشکار نیستند بلکه ضمنی و

تلویحی هستند و آشنایی با آنها آسوزنده است، زیرا که این مدارك صورت طبیعی و عادی جریان امور را بنحوی توضیح می دهند که برای یک فرد خارجی قابل فهم باشد.

یکی از بررسیهای جالب در این زمینه مطالعات سیکورل است (۱۸) نامبرده در مورد اینکه پلیس چگونه مجرمین را می شناسد و چگونه این شناخت در پرونده های پلیس به صورت گزارش درمی آید به بررسی پرداخته است. به عنوان نمونه « رفتار مشکوک » جز از طریق شناخت و آگاهی خصوصی پلیس به موقعیت ارتکاب عمل، قابل شناخت و تعریف نیست و همین که فردی به جرم ارتکاب عملی که مشکوک است دستگیر شده باشد، لازم است که دستگیری او بر اساس مقررات قانونی و مجوز پلیس قابل توجیه باشد و روشن باشد که از سوی پلیس بررسیهای کافی و فعالیت های منطقی انجام شده است چنین تحقیقی در رابطه با نحوه استفاده مردم از قواعد و مقررات رفتار به صورت عادی و طبیعی به منظور قابل درك ساختن کنشهای خود به صورت رسم و راه توجیه کننده، نظر روش شناسان مردمی را بسیار به خود مشغول داشته است.

زیر من نظیر این مطالعات را در مورد افرادی که در یک سازمان به مراجعه کنندگان در زمینه حرفه آنها کمک می کردند به عمل آورده است. این مطالعات نشان داده است که اگر چه قواعد و مقررات، نوع فعالیتها را مشخص می کند و حدود رفتارها را تعیین می کند لیکن در معنای واقعی افراد قواعد و مقررات سازمان را دقیقاً دنبال نمی کردند بلکه ضمن برخورد طبیعی با مراجعین مقررات را کم و بیش به کار می گرفتند و با توجه به اینکه بعضی از رفتارها زمینه طبیعی دارند لیکن منطبق بر قواعد و مقررات نیستند رفتارهای غیر طبیعی به اعتبار آنها تفسیر می شد (۱۹).

بالاخره کارهای شخصی گارفینکل در رابطه با هیئت منصفه در روش شناسی مردمی مشهور است. او می خواست بداند که « چه چیز آنها را هیئت منصفه کرده است ». او از اعضای هیئت سئوالاتی را به عمل می آورد تا بداند که آنها به عنوان عضو هیئت منصفه چگونه نحوه مشاوره و تصمیم گیری خود را برای یک فرد خارج از گروه توصیف می کنند. مشاهدات گارفینکل نشان می دهد که گزارشهای شفاهی که برای یک فرد ناظر خارجی طبق قانون و عرف قابل تصدیق و تأیید می نمود، هنگامی که اعضاء هیئت منصفه بین خود راجع به آن قواعد مذاکره می کردند بنحو بسیار ضعیفی از موضع قبلی انحراف حاصل می کرد، او این جایجایی و لغزشها را یادداشت می کرد. این تکنیکی مهم از پژوهشهای روش شناسی مردمی است که در موارد دیگر نیز به کار گرفته شده است یکی از جنبه های پژوهش هیئت منصفه دادگاهها بدین قرار بود که گارفینکل پس از شنیدن نوار مکالمات آنها با آنها به مصاحبه می پرداخت تا دریابد که آنها چگونه با هم مشورت می کنند و تصمیم می گیرند و چگونه نتیجه مشورتهای خود را برای افراد بیگانه توصیف

می‌کنند. در طی گوش دادن به نوارگفتگوهای اعضای هیئت منصفه‌گارفینکل در جستجوی درك معنایی بود که یک فرد از مردم عادی را با توجه به توانائی‌های خود او جزء اعضای هیئت منصفه در می‌آورد.

کار با اعضای هیئت منصفه‌گارفینکل را در موقعیتی قرار داد تا ببیند که چگونه نمایش بیرونی فعالیتها با آنچه در درون هیئت منصفه می‌گذرد قابل مقایسه است.

این مطالعه برای شناخت شیوه توصیف، گزارش، و تبیین‌ها در مقطع مصاحبه اهمیت داشت لیکن با گزارشات کاملاً دقیق از آنچه اتفاق افتاده بود می‌بایست بر طبق قواعد و مقررات عام انجام پذیرد، مثلاً با این اصل که «همیشه حقیقت را بگو» منطبق نبود.

سایر مطالعات روش‌شناسان مردمی که در مراحل بعد انجام گرفته و با هدف و برنامه دقیقتری انجام شده و دیگر روش‌شناسان مردمی آن را تقلید کرده و به کار گرفته‌اند، همان ایجاد اختلال و انقطاع عمدی در یک بحث یا کنش متقابل افراد است که اثرات انتقال مفروضات زمینه‌ای و چارچوبهای مرجع را مورد مشاهده و ملاحظه قرار می‌دهد. حاصل چنین مطالعاتی معمولاً عبارت خواهد بود از اینکه هر کنشی تا هنگامی که در قالب شکل قابل شناخت روزمره در نیامده و با آن انطباق پیدا نکرده است از هم گسیخته و درهم و برهم و نامنظم به نظر می‌رسد، چنین نتایجی تأکیدش بر ظواهر است در حالی که ارزش تبیین قواعد رفتار اجتماعی شده یا انگیزه‌های اصلی و فرآیندها و ساختهای اجتماعی در آن حال کاهش پیدا می‌کنند. به نظر می‌رسد که در مطالعاتی نظیر مطالعه گارفینگل و واید Wiedner و بیتنر Bittner به موضوعات بصورتی نگریسته می‌شود که انگار هر کس روش‌شناسی اجتماعی خاص خود را دارد. به اعتقاد آنها جامعه‌شناسی دانشگاهی باید روشهای خود را از همانجایی شروع کند که مفروضات و شیوه‌های مردم عادی از آنجا شروع می‌کنند. زیرا این تنها موردی است که طبیعی به نظر می‌رسد (۲۰).

نقد و ارزیابی روش‌شناسی مردمی

شکی نیست که روش‌شناسی مردمی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در کنار جامعه‌شناسی رسمی بوده است، آنها که چنین اعتقادی دارند می‌گویند این دیدگاه برگرومی از سئوالات تکیه می‌کند که قبلاً به وسیله جامعه‌شناسان پاسخ کافی بدان داده نشده است. روش‌شناسی مردمی سعی می‌کند پاسخهای جالبی برای این سئوالات پیدا کند؛ سئوالات مذکور از این قبیل است: چگونه رفتارهای اجتماعی و یا آنچه در عرف جامعه‌شناسی «ساخت روابط اجتماعی» خوانده شده است، راه خود را به سوی فعالیت‌های روزمره پیدا می‌کنند؟ چه سازوکاری وجود دارد که توسط آن مردم زندگی خود را بر قواعد زندگی اجتماعی منطبق می‌سازند؟

مشکل اینجاست که روش‌شناسی مردمی خارج از حوزه جامعه‌شناسی و جدا از جریان اصلی آثار معروف و بحث‌های جامعه‌شناسان کلاسیک توسعه یافته است در حالی که نفع مشترك

روش‌شناسی مردمی و جامعه‌شناسی در این نهفته است که نه فقط ارتباط متقابلی بین آنها برقرار شود بلکه زمینه مشترک تحقیقاتی پیدا کنند. رشد و توسعه روش‌شناسی مردمی به صورتی که پیش رفته، موجب شده است که عده‌ای یک تقسیم‌بندی غیرطبیعی در این زمینه به وجود آورند و روش‌شناسی مردمی را نه بخشی از جامعه‌شناسی بلکه بدیلی برای جامعه‌شناسی تلقی کنند.

روش‌شناسی مردمی آن‌طور که طرفدارانش آن را معرفی می‌کنند تا کید بسیار نامحسوس و ناچیزی بر ساخت اجتماعی دارد لیکن در این زمینه که چگونه ساخت اجتماعی کار می‌کند از سوی آنها پژوهش‌های نسبتاً مهمی به عمل آمده است. اگر این‌گونه بحثها را به سرز قانع‌کننده‌ای برسانیم تا مشخص شود که چرا ما در آنچه می‌کنیم با ساختهای اجتماعی سروکار داریم و چرا این ساختها برای ما صور طبیعی و حالت عادی پیدا کرده‌اند، در آن حال پیشرفت واقعی صورت گرفته است.

به‌طور کلی روش‌شناسان مردمی جنبه‌های عینی و خارجی نظام اجتماعی را انکار می‌کنند و مناسبتر آن دیده‌اند که آن را از قلمرو کار خود خارج کنند، اگر چه عملاً با برخی از جنبه‌های فعالیت‌های سازمان یافته اجتماعی سروکار پیدا می‌کنند. آنها در حدی عینی که به نظرشان ضروری می‌رسد نظام اجتماعی را ندیده می‌گیرند. نظامهای ارزشی الزام‌آور یا دیدگاههای ارزشی مشترک و یا کنشهایی که دارای زمینه ثابتی هستند از قلمرو بحث آنها خارج است.

این نوع برداشت به این دلیل است که اولاً نظم اجتماعی را در رابطه با کنش متقابل افراد جامعه تصویر می‌کنند و اولی را محصول دومی می‌دانند. ثانیاً به نظر آنها نظم اجتماعی برای افراد جنبه نمادی دارد نه واقعی و تا وقتی وجود دارد که افراد بشری تصور مشترکی از آن داشته باشند. این نوع افکار آنها را از سنت جامعه‌شناسی دور کنیم به کلی دور می‌سازد.

ممکن است تصور شود که اگر روش‌شناسان مردمی از این سنت جامعه‌شناسی رویگردانده‌اند، دیگر دلیلی برای جستجوی عوامل نظم اجتماعی از نوع مخصوص برای آنها وجود ندارد و تنها فرد باید در مرکز تحلیلها قرار گیرد، اما این امر مانع از جمع‌بندی کلی و تعمیم قوانین اجتماعی می‌گردد، با اینهمه آنها تا کیدشان به مطالعات خاص و عدیم‌النظیر و نگاه استثنایی منحصر می‌شود. به علاوه تاکنون هیچ‌گونه شیوه متقاعدکننده‌ای از ساخت اجتماعی ارائه نداده‌اند و ترجیح داده‌اند گرد مسائل که کمتر حالت مطلق و مجرد دارد متمرکز شوند. با این شیوه بر خورد، روش‌شناسی مردمی با مال موقعیتهای تاریخی و مجموعه عوامل اقتصادی را که در ایجاد پدیده‌های اجتماعی موثراند نادیده می‌گیرد.

بعضی صاحب‌نظران عقیده دارند که تا کید روش‌شناسان مردمی بر موارد و پدیده‌های خاص و منفرد و گذرا این شیوه کار را از صورت یک روش نظام یافته و عام خارج ساخته است، زیرا که علم باید بتواند اطلاعات به دست آمده را تعمیم دهد. فقدان نظریه در روش‌شناسی

مردمی سبب شده است که از حد یک نظریه خارج شده به شیوه‌ای جهت مطالعه خاص پدیده‌های اجتماعی تقلیل یابد. به طوری که عده‌ای مانند جرج ساتاس George Psathas حتی آن را برای مطالعه رخدادها و اجتماعی هم کافی نمی‌دانند و به طریق اولی جنبه نظری آن را نفی می‌کنند (۲۱).

محدودیت روشهای تحقیق و پرداختن به تفسیر روش‌شناسی مردمی از پدیده‌ها نیز موجب شده است که ابزار تحقیق جنبه نامشخص و غیر قابل کنترل پیدا کند و روش‌شناسان مردمی به صورت تنها مفسران و عالمان اجتماعی قلمداد شوند.

در رابطه با مطالعات آنها در مورد موضوعات استثنایی در موارد غیر قابل پیش‌بینی، روش‌شناسی مردمی قدم فراتر نهاده و از این مسئله چنین نتیجه می‌گیرد که موقعیتهای متغرد و یگانه قانونمند نبوده، غیر قابل پیش‌بینی است و در نتیجه هیچ نظام عالی اجتماعی نمی‌تواند فعالیت‌های مورد نظر را محدود کند. در این برداشت روش‌شناسی مردمی اصطلاح «ساخت اجتماعی» را در معنایی به کار می‌برد که «کنش متقابل نمادی» اصطلاح «موقعیت» را به کار می‌برد. بر حسب این نظر، فرد ساخت اجتماعی را از همان راهی درک می‌کند و در همان حالی می‌آموزد که «زبان ساده اجتماع» را و به این ترتیب اینان تصور ساخت اجتماعی را کم و بیش تا سطح شبکه روابط اجتماعی و یا محیط زندگی تقلیل می‌دهند. مسلم است که شناخت شبکه روابط سری مهم و حیاتی است. لیکن هیچ دلیلی وجود ندارد که از طرح اینکه شبکه روابط وزبانی که فرد با آن صحبت می‌کند، از عوامل بسیار مهم و حیاتی در تعیین چگونگی قضاوت دیگران و قضاوت فرد درباره خودش می‌باشد، عدم وجود ساخت اجتماعی را نتیجه‌گیری کنیم. در واقع شبکه روابط اجتماعی همان چیزی نیست که جامعه‌شناسان نام ساخت به آن داده‌اند و آن طور که می‌گویند، زبان در شبکه روابط اجتماعی ایجاد کنش اجتماعی را به طور منظم امکان‌پذیر می‌سازد. این ملاحظات سؤالی را پیش می‌آورد و آن اینکه چرا علی‌رغم اینکه تعدد و تنوع ممکن در روابط اجتماعی نوعی یکانگی و همشکلی انتزاعی و عام در زندگی اجتماعی وجود دارد و چرا رفتارهای عادی به صورت طبیعی و همواره یکسان ظاهر می‌شود و منشاء آن چیست؟ چنین پرسشی که در قلمرو روش‌شناسی مردمی طبیعی نیست بازنگری در حذف ساخت اجتماعی و قبول الگوی متفاوتی از فرد را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

در مورد این سؤالاتها که فکر بشر زمانی که افراد در مورد مطالب عادی و روزمره صحبت می‌کنند، چگونه عمل می‌کند، و از چه مکانیزمی پیروی می‌کند و زمانی که مردم در کنش متقابل هستند و هنگامی که گزارش شفاهی می‌دهند چه ذهنیتی دارند، جواب این است که این یک اصل تجربه‌نشده‌ای است چه اگر تجربه‌کننده را رها کنیم، بدون داشتن استانده‌های اجتماعی مورد توافق که در رابطه با روایی و اعتبار آن توضیحات کافی و متقاعدکننده‌ای ارائه

شده باشد، نتیجه‌گیری امکان‌پذیر نخواهد بود و این پرسش پیش می‌آید که اگر دو محقق (روش‌شناس مردمی) توضیحات ضد و نقیضی از یک امر واحد ارائه دهند چه پیش خواهد آمد؟ هیچ راهی وجود ندارد که بین آنها قضاوت عادلانه داشته باشیم و احقاق حق کنیم.

ممکن است هر دو تن روش‌شناس مردمی تبیین یگانه‌ای ارائه دهند ولی آیا به این دلیل می‌توان گفت هر دوی آنها یک چیز را می‌بینند و یا دارای جهان بینی واحدی هستند یا دلیل دیگری وجود دارد که ربطی به پدیده یا کنش مورد مشاهده آنها ندارد. روش‌شناسان مردمی هیچ‌گله به چنین سئوالاتی پاسخ نداده‌اند زیرا که معتقدند که مردم وقتی برای هم نقل حوادث می‌کنند در رابطه میان ذهنی خود مفروضات بدون‌سبایی دارند که برای ارتباطات آنها کافی است.

مسئله مجردتر نظری مربوط به روشهایی است که با تکیه بر آنها، پیروان این مکتب کسب اطلاع می‌کنند و به تعبیر و تفسیر آن می‌پردازند. در اینجا نیز به نظر می‌رسد که در بطن کار روش‌شناسی مردمی نوعی انحراف وجود دارد. آنها از راههای گوناگون از مردم می‌پرسند که احساس آنها در مورد جهان چیست و برای آن چه معنایی قایل هستند؟ پاسخهای جمع‌آوری شده عمدتاً جنبه زبان‌شناسی دارد و واجد معنای محتوایی نیست. در واقع مردم قالبهای تفسیری را به کار می‌برند که در آن انواع قابل انتظار رفتارهای معین، جنبه طبیعی و عادی دارد. وقتی بیرون از آن قالبها پرسش برای آنها مطرح شود برای آن توجیه طبیعی پیدا می‌کنند و این یک موضوع کاملاً شناختی و زبانی است. به عبارت دیگر هیچ عملی برای مردم قابل فهم نیست مگر زمانی که جای خود را در عبارات روزمره مردم پیدا کند، حتی اگر تبیینی ضمنی و تلویحی وبدون طرح مسئله برای آن وجود داشته باشد. حال باید دید آیا اینهمه تاکید بر جریان شناختی مردم واقعاً ضروری است؟

به این ترتیب روش‌شناسان مردمی هرگونه نظریه‌سازی را انکار می‌کنند و از سنت جامعه‌شناسی دور مانده‌اند و در وادی زندگی روزمره و تظاهرات و جلوه‌های زبانی و موارد خاص و روشهای ناآشنا و غیر مشخص سرگردانند.

عده‌ای معتقدند که در شرایط حاضر دو راه بیشتر جلوی پای روش‌شناس مردمی نیست یا همچون یک نظریه انتزاعی در اوراق کتابها و نوشته‌های بنیانگزاران آن باقی بماند یا به عنوان بخشی از جامعه‌شناسی، فصلی از مطالعات اجتماعی را برعهده بگیرد یعنی بپذیرد که نوعی جامعه‌شناسی است که موضوعش متفاوت است و روش خاص خود را اعمال می‌کند.

بهر حال مهمترین بخش روش‌شناسی مردمی گارفینکل اقتباس اصطلاحاتی از پارسنز و شوتز است، لیکن او کوشیده است مجموعه‌ای سوزون و هماهنگ به وجود آورد. اگرچه واکنشی در برابر مکتب ساخت‌گرایی و کارکردگرایی آمریکاست لیکن نه فقط بالاستقلال توفیقی نیافته است بلکه خود به دلیل پرداختن به حوادث جزئی و روزمره به محافظه‌کاری متهم شده است.

عده‌ای نیز معتقدند که روش‌شناسی مردمی با کارهای گارفینکل آغاز شده و با مطالعات و تحقیقات او و تعدادی از همکارانش پایان خواهد پذیرفت بدون آنکه جای مناسبی برای خود در میان نظریه‌های جامعه‌شناسی باز کند.

انتقادات وارد بر روش‌شناسی مردمی رامی‌توان چنین برشمرد:

۱) این دیدگاه روش‌هایی برای آزمون‌پذیری Testability یافته‌هایش ارائه نمی‌دهد و هنگامی که تفسیر دو محقق وابسته به این مکتب از یک واقعه متفاوت باشد هیچ ملاکی در دست نیست که نظر کدامیک به واقعیت نزدیکتر است.

یافته‌های این دیدگاه قابل بررسی تجربی نیست و از طریق بررسی تجربی نمی‌توان نادرستی یافته‌های آن را نشان داد یعنی قابلیت ابطال‌پذیری ندارد.

۲) با قبول این فرض مکتب که مردم در برخوردهایشان آزادی انتخاب بی‌نهایت ترکیب‌های گوناگون را دارند، می‌توان پرسید چرا در روابط اجتماعی نوعی همشکلی دیده می‌شود این همشکلی چگونه پیدا می‌شود؟

۳) پیروان مکتب در تحقیقات خود بیش از حد به موضوعات پیش‌پا افتاده می‌پردازند (۲۲).

۴) در این دیدگاه تاثیر عوامل و ساختهای اقتصادی-اجتماعی در سطح کلان نادیده گرفته شده است این دیدگاه تحولات عمده اجتماعی مانند انقلاب، جنگ و غیره را نمی‌تواند تبیین کند.

۵) پیروان مکتب دانش‌های مربوط به «عقل سلیم»، زندگی روزمره و «اسور بدیهی» Taken-For-Granted را معتبر می‌دانند ولی در باره چگونگی این اعتبارسختی نمی‌گویند (۲۳).

۶) رهیافت روش‌شناسی مردمی به جامعه‌شناسی این شاخه علمی را تا درجه شعور عامه پایین می‌آورد. و با عمده کردن برخی از واقعیات اجتماعی (واقعیات زندگی روزمره) از بعضی از واقعیتهای اجتماعی دیگر (مسائل مربوط به ساخت اجتماعی) غافل می‌ماند.

اما هدیچنان که «جک داگلاس» خاطر نشان می‌کند ترکیبی از دو دیدگاه «ساخت‌های اجتماعی» و «زندگی روزمره» راهگشاتر است.

«تنها واقعیت اجتماعی که مستقیماً قابل مشاهده است، کنش‌های متقابل روزمره و چهره به چهره اعضای جامعه در موقعیتهای ملموس و عینی است. جامعه‌شناسی زندگی روزمره بنا کننده این بنیان برای جامعه‌شناسی است. اما باید از موقعیتهای عینی فراتر برویم و به تحلیل روابط ساختی آنها پردازیم اگر مایلیم دانشی درباره جامعه بدست آوریم که در کسک مشکلات اجتماعی دارای اهمیت اساسی باشد... پس ترکیبی از تحلیل موقعیتهای زندگی روزمره و ساختهای اجتماعی به شکلی خلاق ضروری می‌نماید» (۲۴)

یادداشتها

- 1) Ethno - Science, see, George psathas, Ethnomethodes and phenomenology
Social Research, sept, 1976. pp.500-520
(۲) برای توضیح بیشتر رجوع شود به:
M. Atkinson, Discovering Suicide, London, Macmillan, 1978.
- 3) Tony Bilton, Introductory sociology, 1987, p 597.
- ۴) ر.ک. حسین ادیبی، عبدالمعبود انصاری، نظریه های جامعه شناسی، انتشارات جامعه
۱۳۵۸، صفحه ۲۷۸.
- 5) Paul, Filmer, New Direction in sociological Theory, London, Collier, Macm -
illan, 1977, p 206 - 207 .
- 6) Ibid, p 206.
- 7) W. Handel, Ethnomethodology, How people make sense? printice Hall, Inc
Englewoode - clieff, 1982, p 3.
- 8) Ibid, p.47.
- 9) Harold Garfinkel «The Rational properties of scientific and common - sens ,
activitises, in Anthony Giddens (ed). positivism and sociology, London;
Heinemann, 1975, pp 53-73.
- 10) Skidmore, Theoretical Thinking in sociology, second edition, Cambridge -
press, 1979, pp 238 - 240. ۱۰- رجوع کنید به:
- 11) Nagel. The structure of science, Harcourt , 1961, pp 3 - 5.
- 12) A.schutz, Collected papers ,I, MN, pp .3-47
- 13) Garfinkel, 1974, 53 - 73.
- 14) Warren Handel, p 43 1982.
- 15) A. Cicourel, police practice and official Records in, Turner,
Ethnomethodology p 85 .

- 16) A. Cicourel, *Cognitive Sociology*, pergam Books, 1973.
 ۱۶ - این اطلاعات براساس مطالب-فصلهای ۲، ۳، ۴، ۵ کتاب زیراست:
- 17) P. Filmer, *New Direction in sociological Theory*, p 208.
 ۱۸ - ر.ک. ادیبی، سیری در گرایشهای کنونی جامعه‌شناسی آمریکا، نامه علوم اجتماعی دوره دوم، شماره ۱-ص ۱۴۳ تا ۱۵۳
- 19) A. Cicourel, *police*, p 85.
- 20) Zimmermann, «the practical of Rule Use» in I, Douglas. ed, *Understanding Every day life*, Chicago, Adline, 1970, p 221 - 238
- 21) Garfinkel, *Studies in Ethnomethodology*, Englewood cliffe N. T. Printice - Hall. 1976, p 110.
 The origins of Term «Ethnomethodology» in Turner, pp 15 - 18
- ۲۲ - ر.ک. نامه علوم اجتماعی دوره دوم شماره ۱ صفحه ۱۴۷
- 23) Nicholas, Abercrombie «The penguin Dictionary of sociology» penguin Books, England, 1984, pp. 84 - 5.
- 24) Irving, Zeitlin «Rethinking sociology», prentice - Hall, Inc. Englewood cliffs, 1973 p. 187.
- 25) Jack, Douglas (ed), (1973), «Introduction to sociology», New York, Free press, pp.xix - xxi .